

مطالعات تاریخ فرهنگ؛ پژوهشنامه انجمن ایرانی تاریخ
سال چهارم، شماره‌ی چهاردهم، زمستان ۱۳۹۱، صص ۲۱-۵۲

نسب و نسب‌سازی در سده‌های میانه تاریخ ایران؛ ^۱ دلایل و زمینه‌ها

*امامعلی شعبانی، **علی زارعی

چکیده

فرهنگ سیاسی ایران در سده‌های میانه، انتساب خونی به ایران باستان و چهره‌های اسطوره‌ای – تاریخی آن را یکی از شرایط و مژومنات اساسی کسب مشروعیت، قدرت، و از همه مهمتر تداوم آن می‌دانسته است؛ فقدان آن نیز متقابلاً از آسیب‌ها و خطرات جدی هر حکومتی محسوب می‌گردید. لذا بخشی از دغدغه‌ها، توان ذهنی و در نتیجه اهتمام خاص حاکمان و متفسران پیرامونشان، به سیاست جعل نسب و تبلیغ این امر اختصاص داشت. مساعی آنان اگرچه با تردیدهای جدی رو به رو می‌شد، لیکن تداوم این مقوله در تمام این سده‌ها و پیگیری مجدانه، خود بیانگر اثربخشی و تأثیرگذاری آن بر افکار عمومی این عصر است.

در همین راستا پرسش‌های اساسی در ذهن هر محققی نقش می‌بندد و آن این که علل و انگیزه‌ی حکومت‌ها از جعل نسب در دوره‌ی مورد اشاره چه بوده و دیگر این که چرا چهره‌های اسطوره‌ای – تاریخی به عنوان مرجع تباری مطرح می‌شوند؟ دستاوردهای پژوهش نیز مشخص می‌کند حکومت‌های این دوره در راستای کسب مشروعیت، مقابله با تحقیرها، توازن تباری با دیگر رقبا و نیز در پرتو بیانش تاریخی جامعه ایرانی، سیاست تبارسازی را در سرلوحه اقدامات خود قرار دادند.

واژه‌های کلیدی: نسب، تبارسازی، زمینه‌ها، عرصه‌ها، تاریخ ایران، سده‌های میانه.

۱. مستخرج از طرح پژوهشی شماره ۹۲/۴۶ معاونت پژوهشی دانشگاه اراک.

* استادیار گروه تاریخ دانشگاه اراک. (shabani.2009@gmail.com)

** دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه اراک. (ali.zareei@mailfa.org)

تاریخ دریافت: ۹۲/۴/۲۲ – تاریخ تأیید: ۹۲/۶/۲۶

مقدمه

تاریخ تحولات سیاسی ایران در دوره‌ی میانه‌ی اسلامی، حکایت از این واقعیت انکارناپذیر دارد که نسب‌سازی، تبارسازی، پیشینه‌سازی و واژه‌هایی از این دست به سنتی رایج و همه‌گیر در میان حکومت‌های ایرانی و بازیگران سیاسی آن تبدیل شده بود. لذا بی‌دلیل نیست که صفحات نخستین تاریخ این سلسله‌ها با عباراتی در خصوص پیشینه و نسب^۱ آغاز می‌شود که این امر خود انعکاسی از اهمیت این مقوله در سرنوشت سیاسی آنان می‌باشد. موضوع نسب و گذشته‌ی حکومت‌ها و بنیانگذاران آن از چنان ضرورت و اهمیتی برخوردار بوده که بخشی از توان ذهنی و سرمایه‌گذاری‌های تبلیغی آنان را به خود اختصاص داده است. در این راستا، به خدمت گرفتن اهل قلم و تبلیغ – جهت جعل، ترویج و تفسیر این موضوع – در نهایت اهتمام و توجه قرار داشته است.

از سوی دیگر، فرهنگ سیاسی ایران بهویژه در مقطع مورد اشاره، مساله اصالت «تخمه و نزاد»^۲ و از همه مهم‌تر، انتساب خونی به ایران باستان و چهره‌های اسطوره‌ای – تاریخی آن، یکی از شرایط و ملزمات اساسی کسب مشروعيت، قدرت و از همه مهم‌تر تداوم آن می‌دانست؛ فقدان آن نیز متقابلاً از آسیب‌ها و خطرات جدی هر حکومتی محسوب می‌شد. به همین علت، تفسیر رفتار سیاسی سلاطین و حاکمان این دوره – حتی از نوع ترک – در سیاست تبارسازی، چندان دشوار نیست. آنان به خوبی دریافته بودند که اگر چه شمشیر فتح می‌کند و حکومت تاسیس می‌کند، لیکن این «مشروعيت» است که به تاج و تخت آنان قوام و دوام می‌بخشد.

با توجه به نکات فوق، می‌توان به اهمیت مساله‌ی تبار^۳ در تاریخ ایران دوره میانه‌ی اسلامی پی‌برد. حال در این راستا، سوالات چندی در ذهن هر محققی نقش می‌بندد و آن این که علل و انگیزه‌ی حکومت‌ها از جعل نسب در دوره‌ی مورد اشاره چه بوده است؟ راهکارها و اقدامات سلاطین و صاحبان قدرت در سیاست نسب‌سازی و تبلیغ این امر

۱. «نسب» در فرهنگ لغات به مفهوم نزاد، خاندان، اصل، نسل و گوهر به کار رفته است – لغت نامه دهخدا؛ فرهنگ معین.

۲. «نزاد» در فرهنگ لغات به مفهوم اصیل و نجیب استعمال شده است – فرهنگ معین.
۳. واژه «تبار» در ترادف با «نزاد» و «نسب» به معنی اصل به کار رفته است – فرهنگ معین.

کدام است؟ در نهایت این که علت انتساب به گذشته و عطف توجه به چهره های اسطوره ای
- تاریخی ایران چیست؟

در خصوص پرسش های مطروحه می توان فرضیاتی مطرح ساخت؛ در درجه ای
نخست، حکومت های ایرانی و متفکران پیرامونشان با وقوف بر بینش سیاسی جامعه ایرانی،
به اهمیت مساله پیشینه و نسب در فرآیند کسب و تداوم قدرت سیاسی و نیز فائق آمدن بر
چالش های پیش رو، به خوبی واقف بودند. لذا بخشی از سیاست تبلیغی آنان، به جعل
نسب و سود جستن از همه ابزارهای لازم در این خصوص معطوف شد. همچنین مساعی
آنان نیز اگر چه با تردیدهای جدی و از سوی رقبا و مخالفینشان مواجه می شد، لیکن
تمداوم این سیاست در اکثر حکومت های این دوره و پیگیری مجدانه ای آن، خود بیانگر
اثربخشی و تأثیرگذاری بر افکار عمومی و در راستای کسب مشروعيت بوده است.

به لحاظ پیشینه پژوهش باید خاطرنشان کرد، که به رغم اهمیت موضوع و تاثیر آن بر
عرصه های سیاسی - اجتماعی تاریخ ایران سده های میانه اسلامی، تا کنون به عنوان
پژوهشی مستقل و با رهیافتی تحلیلی مورد کنکاش و بررسی محققان و پژوهشگران
حوزه ای تاریخ ایران قرار نگرفته است؛ که خود می تواند بر جنبه ابتکاری و نوآورانه
پژوهش دلالت داشته باشد. لذا سعی پژوهش حاضر بر کالبدشکافی دقیق مسأله با تاکید بر
دلایل و زمینه ها و با استفاده از متون و منابع موثق، به روش توصیفی - تحلیلی می باشد.

الف. نسب حکومت ها در روایت های تاریخی

طاهریان: در خصوص نسب طاهریان و پیشینه آنان در منابع تاریخی، با سه روایت روبرو
هستیم. در برخی از این منابع، نسب طاهریان به رستم دستان، پهلوان اسطوره ای ایران،
می رسد؛^۱ به همین علت در بعضی از منابع آنان را «رستمی» خوانده اند.^۲ لیکن تواریخ
عمومی دیگری، نسب طاهریان را از رستم تا منوچهر - پسر ایرج و نوهی فریدون - تعقیب
کرده و وی را به عنوان نیای آنان معروفی می کنند.^۳ برخی از متون و منابع تاریخی نیز به

۱. مسعودی، (بی تا)، *التتبیه والاشراف*، القاهره: دارالصاوی، ص ۳۰۰.

۲. عبدالحسین زرین کوب، (۱۳۷۱)، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، تهران: امیرکبیر، ص ۴۹۷.

۳. جوزجانی، (۱۳۶۳)، *طبقات ناصری*، ج ۱، تهران: دنیا کتاب، ص ۱۹۰.

اشتباه از طاهریان به عنوان عرب (خزاعی) یاد کرده‌اند؛^۱ علت این اشتباه تاریخی نیز به موالی بودن جد آنان یعنی زریق، در نزد قبیله‌ی خزاعه باز می‌گردد.^۲

صفاریان: در خصوص نسب صفاریان تا قبل از حکومت یعقوب لیث صفاری (۲۴۷-۲۶۵) منابع تاریخی به اتفاق سکوت کردند و اطلاعاتی به ما ارائه نمی‌دهند. بعدها شاهد هستیم که در برخی منابع این دوره، و در راس آنان تاریخ نوشه‌های مربوط به سیستان، نسب رویگرزادگان صفاری به ساسانیان و پادشاهانی مانند خسروپرویز،^۳ خسرو انوشیروان و در نهایت به جمشید، کیومرث، نوح و طهمورث دیوبند رسانده است.^۴ تاریخ سیستان به رغم وجود شکاف فاحش در سلسله‌ی نسبی صفاریان، یکی از منابعی است که نسب آنان را به «کیومرث» می‌رساند.^۵ بعدها /حیاءالملوک با اندکی تغییر، نسب‌نامه‌ی کامل تری از صفاریان ارائه داده و ضمناً نسب آنان را به نوح رسانده است.^۶ علاوه بر منابع تاریخ محلی، تواریخ منظوم مربوط به سیستان و در راس آنان شجره‌الملوک نیز بر انتساب صفاریان و شخص یعقوب لیث به ساسانیان به لحاظ خونی تاکید دارند:

نشینم به تخت نیاکان به داد
که دارم ز ساسان بهمن نزاد

۱. این احتمال نیز وجود دارد که اشتباه تاریخی مذکور از سوی خود طاهریان دامن‌زده می‌شد تا در سیر ارتقا‌یابان در دستگاه عرب عباسی مفید واقع شود. جالب اینجاست که این انتساب مورد ستایش شعرای شاخص عرب از جمله دعبدل خزاعی بوده و حتی قتل امین توسط طاهر را نیز از منظر اشتراک نژادی مورد ستایش قرار دادند. از سوی دیگر قبیله‌ی خزاعه نیز از این انتساب، اعتبار می‌گرفتند؛ نک: امیر اکبری، (۱۳۸۴)، تاریخ حکومت طاهریان از آغاز تا انجام، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، تهران: سمت، ص ۶۵؛ باسورث، ک. ۱ (۱۳۶۲)، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن اوشه، تهران: امیرکبیر.

۲. نک: نرشخی، (۱۳۶۳)، تاریخ بخارا، تهران: توس، ص ۲۹۰؛ گردیزی، (۱۳۶۳)، زین‌الاخبار، تهران: دنیای کتاب، ص ۲۸۰؛ سعید نفیسی، (۱۳۸۶)، تاریخ خاندان طاهری، تهران: اساطیر، صص ۴۱-۴۲.

۳. احیاءالملوک در توجیه انتساب صفاریان به ساسانیان چنین آورده است که به هنگام تهاجم اعراب به ایران، شاهزادگان ساسانی به بم و آنگاه به سیستان مهاجرت کردند و در نتیجه یعقوب لیث صفاری از آن خاندان است؛ سیستانی، (۱۳۸۳)، /حیاءالملوک، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۵۵.

۴. نک: /حیاءالملوک، صص ۲۰-۲۱؛ ملک الشعراه بهار (به کوشش)، (۱۳۶۴)، تاریخ سیستان، تهران: پدیده خاور. صص ۲۰۰-۲۰۰؛ منصور صفت گل (به کوشش)، (۱۳۸۶)، شجره‌الملوک، تهران: میراث مکتب، صص ۴۹-۵۳؛ باستانی پاریزی، (۱۳۷۷)، یعقوب لیث، تهران: علم، ص ۱۳۶.

۵. تاریخ سیستان، صص ۲۰۰-۲۰۰.

۶. احیاءالملوک، صص ۲۱-۲۰.

... ز نام نژادش نشان بافتند دلیران برش تیز بشتافتند^۱

اگر چه به نظر می‌رسد این پیشینه پر طمطراف، جعلی و غیر واقعی بوده و پس از رسیدن یعقوب به امارت و سلطنت بر سر زبان‌ها افتاده، لیکن ایران دوستی صفاریان، بهویژه شخص یعقوب و پاییندی او به اخلاق و آیین ایرانی و توجه او در برآوراشتن درفش استقلال ایران – در کنار دلاوری و دادگری – می‌توانسته در پذیرش این نسب ساختگی و در بخشی از جامعه‌ی ایرانی موثر باشد.

سامانیان: پیشینه‌های متفاوتی از سامانیان در منابع تاریخی ذکر شده است. تعدادی از متون تاریخی، نسب آنان را با هشت پشت به خاندان اشرافی بهرام چوبین – سپهسالار مشهور ایرانی عصر ساسانیان – می‌رسانند. برخی دیگر نیز شاهنشاه مشهور ساسانی بهرام پنجم یا گور را به عنوان جد اعلای آنان معرفی می‌کنند.^۲ ظاهرًا روایت نخستین، بیشتر مورد رجوع بوده است؛ چنانچه غالب منابع معتبر این دوره، بدان اشاره دارند. به عنوان نمونه، می‌توان به مولف زین‌الاخبار – هم عصر با سامانیان – که کامل‌ترین نسب‌نامه از سامانیان را ارائه داده است، اشاره کرد. گردیزی در این کتاب، سامانیان را از فرزندان بهرام چوبین دانسته و سپس سلسله نسب آنان را تا کیومرت تعقیب می‌کند.^۳ منابع بعدی تاریخی البته با رسم الخط‌ها و قرائت‌هایی متفاوت از سلسله نسب سامانیان، بر این انساب صحه می‌گذارند.^۴ حتی جالب اینجاست که منابعی چون «النساب با ذکر کلمه‌ی «السامانی» پس از نام «بهرام چوبین» بر این مساله تاکید پیشتری می‌کنند: «بهرام چوبین السامانی».^۵

روایت دیگری از تبار سامانیان، آنان را به «بهرام گور» می‌رساند. در این خصوص می‌توان به مقدسی اشاره کرد. وی که خود در عصر سامانی می‌زیسته و به حمایت از آنان شهرت داشته، بر این اعتقاد است که: «...أصلهم يرجع الى بهرام جور»^۶ همچنین یاقوت

۱. شجرة الملوك، ص ۵۳

۲. تاریخ پخارا، ص ۸۲؛ ابوعلی بلعمی، (۱۳۷۲)، تاریختنامه طبری، ج ۳، تهران: البرز، ص ۱۹؛ اصطخری، (۱۳۶۸)، مسالک و ممالک، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۲۲۵، ۱۳۰؛ ابویحان بیرونی، (۱۳۵۲)، ترجمه آثار الباقیه، تهران: این سینا، ص ۶۳.

۳. زین‌الاخبار، ص ۳۲۲-۳۲۰.

۴. مستوفی، (۱۳۸۷)، تاریخ گزیده، تهران: امیرکبیر، ص ۳۷۶.

۵. سمعانی، (۱۳۸۲/۱۹۶۲)، الانساب، ج ۷، حیدرآباد: مجلس دائرة المعارف العثمانية، ص ۲۴-۲۵.

۶. مقدسی، (۱۴۱۱/۱۹۹۱)، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، قاهره: مکتبه مدبولی، ص ۳۳۸.

حموی،^۱ ابن جوزی^۲ و ابن خلدون نیز این انتساب را تایید و سامانیان را از «اکاسره» و از فرزندان بهرام گور خوانده‌اند.^۳

به رغم وجود تردیدهای جدی، برخی از پژوهشگران معاصر با توجه به نجیبزادگی سامانیان، قرائن ظاهری و اشاره منابع تاریخی، بر این باورند که انتسابشان به بهرام چوبین، مجعل نبوده است. آنان سلسله نسبشان را تا بهرام چوبین صحیح دانسته و صرفاً حلقه‌های بین بهرام چوبین تا کیومرث را محل تردید، و محتملاً برخاسته از سیاست تبارسازی در دوره بهرام چوبین دانسته‌اند.^۴ انتخاب چهره‌هایی چون بهرام چوبین به عنوان جد اعلا و مرجع تباری توسط سامانیان، با توجه به سابقهٔ حکمرانی او در منطقه‌ی ماوراء‌النهر، روحیه سلحشوری، شجاعت و چهره مردمی وی می‌توانست تداعی مناسبی برای آنان و حکومتشان در اذهان عمومی بر جای گذاشته و دعاوی‌اشان را قابل قبول‌تر سازد. همچنین انتساب به شخصیتی چون بهرام گور نیز با توجه به چهره‌ی مثبت او در عرصه‌های سیاسی - نظامی، نیز می‌توانست شبیه‌سازی کارآمدی جهت مشروعیت‌سازی هرچه بیشتر و در نتیجه تقویت و تداوم مستحکم‌تر حکومت سامانیان و از بطن کشاکش‌های سیاسی قرن چهارم باشد.^۵ در خاتمه این بحث، ذکر نکته‌ای ضروری می‌نماید و آن این که، در ایرانی بودن سامانیان هیچ تردیدی وجود ندارد؛ مع الوصف ظاهراً برخی از شوونیست‌های پان‌ترکیزم آنان را برخلاف همهٔ اسناد تاریخی موثق، از نزد «ترک» قلمداد کرده‌اند. این مساله ظاهراً از اشتباه در فهم یکی از جملات مقدسی (جیش من الدیلم و الاخر من ترک سامان) و عطف بیان «ترک» به واژه «سامان» ایجاد شده است.^۶

۱. یاقوت حموی، (۱۹۹۵)، *معجم البلدان*، ج ۳، بیروت: دارصادر، ص ۱۷۳.

۲. ابن الجوزی، (۱۴۱۲/۱۹۹۲)، *المتنظم فی تاریخ الأمم والملوک*، ج ۱۲، بیروت: دارالكتاب العلمي، ص ۳۳۱.

۳. ابن خلدون، (۱۴۰۸/۱۹۸۸)، *العبر فی دیوان المبتدأ والخبر*، ج ۳، بیروت: دارالفکر، ص ۴۸۹.

۴. عزیزالله بیات، (۱۳۷۰)، *تاریخ ایران از ظهور اسلام تا دیالمه*، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، صص ۳۰۲-۳۰۳.

۵. جواد هروی، (۱۳۸۰)، *تاریخ سامانیان*، تهران: امیرکبیر، صص ۱۲۰-۱۲۲؛ محمدرضا ناجی، (۱۳۸۶)، *فرهنگ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانیان*، تهران: امیرکبیر، ص ۲۹.

۶. نک: *احسن التقاسیم*، ص ۳۵۸؛ مقدسی، (۱۳۶۱)، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ج ۲، ترجمه علینقی منزوی، تهران: شرکت مولفان و مترجمان ایران، ص ۵۲۴ پاورقی مترجم؛ ریچارد فرای، (۱۳۸۷)، «سامانیان»، *تاریخ ایران کمپریج*، ج ۴، ترجمه حسن انوشی، تهران: امیرکبیر، ص ۱۱۹.

آل زیار: در خصوص آل زیار، بیرونی مدعی است که آنان به لحاظ تبار از طرف پدری، به وردانشاه - حاکم جیل - و از طرف مادری، به ملوک جبال که به سپهبدی طبرستان و شاهی فرجواجر ملقب‌اند، می‌رسند. وی در نهایت آنان را از تبار ساسانیان دانسته و بر چنین شجره‌نامه‌ای اعتقاد دارد: «دایی شمس المعالی، رستم بن شروین بن رستم... بن باو بن شاپور بن کیوس بن قباد است که پدر انشیروان بود»^۱ عنصرالمعالی کیکاووس، بر این نوشته بیرونی صحه گذاشته و در خطاب به پسرش گیلانشاه می‌نویسد: «جده تو، مادرم دختر ملک‌زاده مرزبان بن رستم بن شروین بود... سیزدهم پدرش کابوس بن قباد بود».^۲ ظاهرآ خصلت‌ها و اقدامات سلاطینی چون مرداویج، از جمله دلیری و شجاعت، احیای شاهنشاهی ساسانی و آداب و رسوم کهن ایرانی و نیز ستیز آنان با نماد خلافت اسلامی - عربی می‌توانست در پذیرش این نسب در منظر عمومی موثر واقع شود.

آل بویه: تاریخ سیاسی بویهیان در خصوص نسب و تبار پر شبهه آنان، بسیار قابل توجه است. اگر چه عموم مورخان نسب آنان را به پادشاهان ساسانی رسانده‌اند،^۳ لیکن در این که نسبشان به کدام یک از پادشاهان این سلسله می‌رسد و نیز در حلقه‌های نسبی آنان اختلاف نظر جدی وجود دارد. در هر صورت شخصیت‌هایی چون بهرام‌گور، یزدگرد، شاپور ذی‌الاكتاف و اردشیر باکان به عنوان جد و نیای آنان ذکر شده‌اند.^۴ سرگذشت خاندان بویه پیش از قرن چهارم هجری، به درستی روشن نیست؛ از این‌رو، در مورد نسب

۱. ترجمه آثار الباقيه، ص ۶۳.

۲. عنصرالمعالی، (۱۳۹۰)، قابوس نامه، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۵-۴.

۳. برغم اتفاق نظر اکثر منابع تاریخی مبنی بر تعلق بویهیان به یکی از تیره‌های دیلم؛ مستوفی، (۱۳۸۷)، تاریخ گزیده، به کوشش عبدالحسین نوابی، تهران: امیرکبیر، ص ۴۰۹؛ میرخواند، (۱۳۸۰)، تاریخ روضة الصفا، ج ۶، تهران: اساطیر، ص ۲۹۷۵؛ لیکن برخی بر این باورند که نسل ایشان در حقیقت به اعراب باز می‌گردد؛ شبانکارهای، (۱۳۷۶)، مجمع الانساب، تهران: امیرکبیر، ص ۸۹.

۴. ملک الشعراه بهار (به کوشش)، (۱۳۸۳)، مجلل التواریخ والقصص، تهران: دنیای کتاب، ص ۳۹۱؛ ابن اثیر، (۱۳۵۲)، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۱۹، ترجمه ابوالقاسم حالت، ص ۲۹۰؛ المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک، ج ۱۴، ص ۲۹۰؛ ابن خلکان، (۱۳۸۱)، منظارالانسان، ج ۱، ارومیه: دانشگاه ارومیه، ص ۱۴۰؛ ابن عبری، (۱۳۶۴)، تاریخ مختصر الدول، تهران: اطلاعات، ص ۲۲۶؛ در توجیه انتساب بویهیان به ساسانیان نیز چنین استدلال شده است که جمعی از شاهزادگان ساسانی از بیم تهاجم اعراب مسلمان به ناحیه دیلم پناهده شدند؛ بدین ترتیب دیلمه از اعقاب این جماعت هستند؛ عباس پرویز، (بی‌تا)، دیلمه و غزنویان، تهران: شرکت سهامی چاپ، ص ۵۱.

آن روایت‌های مختلفی ذکر شده است؛ گویا نخستین کسی که برای فرزندان بويه، نسب ساخت و خونشان را به خون سلاطین ساسانی و شخص بهرام گور پیوند زد، صابی؛ کاتب زبردست آل بويه، بود. گفته شده است که عضدالدوله (۳۷۲-۳۳۸) در جستجوی نسب خود برآمد^۱ و در این خصوص به مهلهی وزیر نامه نوشت. مهلهی نیز از سالخوردگان دیلم، موبدان و مردم تحقیق کرد؛ همه تأیید کردند که نسب بویهیان به ساسانیان می‌رسد. ظاهراً همین نوشته صابی است که ملاک نویسنده‌گان بعدی قرار گرفته است.^۲

مورخانی چون مستوفی،^۳ شبانکاره‌ای^۴ و میرخواند^۵ با استناد به کتاب «التاجی» وی، نسب این خاندان را به بهرام گور رسانیدند؛ چنانچه مستوفی خود بدین امر تصریح دارد: «و صابی دبیر آورده است که بويه از تخم بهرام گور است».^۶ ابن اثیر در خصوص نسب بویهیان به بحثی مقایسه‌ای دست یازیده است؛ چنانچه می‌آورد: «ابونصرین ماکولا»^۷ نسب خاندان بويه را به شاپور ذوالاكتاف می‌رساند و مسکویه، آل بويه را از نسل یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی می‌داند. ولی ما بیشتر به روایت ابن ماکولا اعتماد می‌کنیم، زیرا او دانشمند و امام و پیشوای ما در این علوم بود».^۸ وی علاوه بر تأکید در اشراف منبع خود در علم نسب، برای رفع هر گونه شباهی متذکر می‌گردد که «این تباری ریشه‌دار در میان ایرانیان سمرده می‌شود».^۹

غزنویان: غزنویان به رغم نژاد غیر ایرانی خود، صرفاً جهت کسب مشروعيت ملی و پیشبرد منافع و مطامع سیاسی، اقدام به جعل نسب نموده و خود را به گذشته‌ی ایرانیان پیوند زدند. انتساب به یزدگرد ساسانی و نیز به سادات، از مهم‌ترین مراجع تباری آنان در سیاست

۱. عجیب آن که ظاهراً بر حسب ضرورت روز و پس از حدود پنجاه سال از تاسیس این حکومت.

۲. علی اصغر فقيهي، (۱۳۶۵)، آل بويه و اوضاع زمان/يشان، تهران: صبا، ص ۸۵.

۳. تاریخ گریده، ص ۴۰۹.

۴. مجمع الانساب، ص ۸۸.

۵. تاریخ روضه الصفا، ج ۶، ص ۲۹۷۵.

۶. تاریخ گریده، ص ۴۰۹.

۷. این ماکولا بعد از بیرونی، از قدیمی‌ترین کسانی است که نسب آل بويه را به ساسانیان رسانیده است.

۸. علی اصغر فقيهي، (۱۳۶۵)، آل بويه و اوضاع زمان/يشان، تهران: صبا، ص ۸۵.

۹. ابن اثیر، (۱۳۵۰)، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۱۳، ترجمه عباس خلیلی، ص ۲۹۰.

۱۰. همان، ج ۱۳، ص ۲۹۰.

نسب‌سازی بود. طبقات ناصری از قول «تاریخ مجدول» که در عهد غزنویان نگاشته شده، پیرامون ادعای تباری غزنویان در انتساب خود به ساسانیان و برای رفع هر گونه شباهی چنین توجیهی آورده است: «امیر سبکتگین از فرزندان یزدجرد شهریار بوده... در عهد خلافت امیرالمؤمنین عثمان... اتباع (و اشیاع) یزدجرد به ترکستان افتادند و با ایشان [ترکان] قربتی کردند، و چون دو سه بطن بگذشت، ترک شدند... و الله اعلم بالصواب».^۱ در هر صورت، با توجه پیوستن آخرین شاهزادگان ساسانی به ترکان و پیوند خویشی با آنان موجب شد تا شاهان غزنوی خود را شایسته شکوه و جلالی بدانند که از رهگذر این انتساب برایشان فراهم می‌کردند.^۲

علاوه بر این، روایت شده است که شخص سلطان محمود خود را «سید» می‌خواند و این گونه سعی داشت خود را به خاندان پیامبر منسوب کند.^۳ در فلسفه این انتساب نیز می‌توان به تقدس مذهبی علویان و فواید سیاسی انتساب بدانان اشاره کرد.

سلجوقیان: ترکان سلجوقی نیز همچون هم‌ترادان ترک غزنوی خود و در راستای کسب مشروعيت ملی، مقبولیت عمومی و پیشبرد اهداف سیاسی به تبارسازی دست یازیدند. آنان برخلاف اصل و نسب ترکی خود، چنین تبلیغ می‌کردند که در حقیقت ایرانی‌اند و پیشینه‌شان به افراسیاب – پادشاه تورانی – می‌رسد.^۴ چنانچه تاریخ گزیده نسب سلجوق؛ جد طغل را با سی و چهار پشت به افراسیاب می‌رساند.^۵ مزید بر این، تواریخ دیگری چون تاریخ الفی و تاریخ حبیب السیر نیز بر این پیشینه صحه می‌گذارند.^۶

۱. طبقات ناصری، ج ۱، ص ۲۲۶؛ همان، ج ۲، ص ۲۷۵-۲۷۶.

۲. باسورث، (۱۳۶۲)، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوش، تهران: امیرکبیر، ص ۳۸.

۳. اشیولر، (۱۳۶۴)، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۲، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۱۴۶.

۴. ظاهرًا این انتساب در فرنگ سیاسی ایران بیفاایده نبوده؛ چنانچه حسینی یکی از دلایل اقبال عمومی به ترکان خاتون پس از مرگ ملکشاه سلجوقی را در تبار و انتساب او به افراسیاب می‌داند؛ حسینی، (۱۳۸۰)، زیده التواریخ، ترجمه رمضانعلی روح الله، تهران: شاهسون بغدادی، صص ۱۰۶-۱۰۷.

۵. تاریخ گزیده، ص ۴۲۶.

۶. تنوی - قزوینی، (۱۳۸۲)، تاریخ الفی، ج ۳، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۲۱۹۶؛ خواندمیر، (۱۳۲۲)، تاریخ حبیب السیر، ج ۲، تهران: خیام، ص ۴۷۹.

ب. چهره‌های اسطوره‌ای – باستانی و مرجعیت تباری

مطالعه و بررسی در فهرست مرجع تباری سلسله‌های سده‌های میانه تاریخ ایران، بیانگر این نکته است که تعداد محدودی از چهره‌های اسطوره‌ای – تاریخی ایران باستان، همواره و بطور مکرر مورد رجوع قرار گرفته‌اند. این نکته می‌تواند خود از محدود بودن چهره‌های تاریخ‌ساز در جغرافیای ایران و در باور عامیانه حکایت داشته باشد. علاوه بر این، از این واقعیت در فرهنگ سیاسی ایران پرده بردارد که حضور قهرمانان – با اقدامات و عملکردهای افتخارآفرین و سرنوشت‌ساز – در متن ذهنیات، اساطیر و افسانه‌ها، خود نشان از آرزومندی جامعه ایرانی بر تداوم موجودیت آنان دارد.

در تحلیلی دیگر نیز چنین می‌توان استنباط کرد، که بر جسته‌سازی این چهره‌ها و سعی حکومت‌ها بر انتساب تباری بدانان، بیانگر آن است که قوم ایرانی همواره منتظر قهرمانی بوده که در نقش منجی برای او ظاهر شده، آرزوها و آرمان‌های او را بدو بازگردد.^۱ صبغه سیاسی – نظامی این شخصیت‌ها نیز خود انعکاسی از نیاز اصلی جامعه ایرانی این دوره مبنی بر امنیت، کسب استقلال و احیای عظمت باستانی دارد. لذا انتساب و شبیه‌سازی به این شخصیت‌ها – بخصوص از عصر ساسانی و الگوهای شهریاری آن – از سوی حکومت‌ها خود می‌تواند در راستای کسب و تداوم مشروعیت، ارائه تصویری نیمه الهی – انسانی برخوردار از پشتوانه نیروهای مینوی در اذهان عمومی و در نتیجه تداوم قدرت و توفیقات حکومتی تحلیل و تفسیر شود. فرهنگ سیاسی بر این باور بود که نیاکان آنان دارای استعدادها و لیاقت‌هایی بودند که از طریق توارث به آنها رسیده است.^۲

گیومرت: در خصوص این چهره اسطوره‌ای بر جسته تاریخ ایران در متون و منابع دینی و ملی، ویژگی‌ها و خصائی ممتاز بر شمرده شده است که می‌تواند در رمزگشایی از چرایی مرجعیت تباری در نزد بسیاری از سلسله‌های سده‌های میانه تاریخ ایران، راهگشا باشد. از گیومرت در منابع دینی، اسطوره‌ای و نیز منابع ملی ایرانی به عنوان نخستین فرد بشر،^۳

۱. رضا شعبانی، (۱۳۸۶)، مبانی تاریخ/جتماعی ایران، تهران: قومس، ص ۲۵۸.

۲. به همین دلیل است که زمامداران، خود آگاهانه به جعل و نشر دعاوی پیرامون نسبشان اقدام می‌کردند.

۳. فرنیغ دادگی، بند هشتم، (۱۳۸۰)، تهران: توس، فصل ۲۴، بند ۱؛ کریستن سن، (۱۳۶۸)، ایران در زمان ساسانیان، تهران: دنیای کتاب، ص ۱۱.

نیکوکار و به عنوان یاری کننده اهورامزدا^۱، اولین پادشاه جهان^۲، نخستین شاه ایرانیان^۳، آدم ابوالبیش و نیای ایرانیان^۴ به احترام و افتخار یاد شده است.

رسم: از چهره‌های بی‌نظیر عصر حمامی تاریخ ایران، که از او به بزرگترین و نام‌آورترین پهلوانان ایران یاد می‌شود. این پهلوان اسطوره‌ای تحولات بزرگی را در تاریخ این مرز و بوم رقم زده است. در هر صورت پهلوان معروف شاهنامه، نمادی از هویت جمعی ایرانیان، آرزوهای بزرگ آنان و سیاست شهریاری ایشان برای زیستن با قدرتی فراوان، دور از هر گزند داخلی و خارجی و نیز پاسداری از آزادگی ایرانی در برابر هرگونه اندیشه‌ی مهاجم است. به عبارت دیگر، رسم نماد قدرت، تاج‌بخشی، امنیت و آزادگی در منظر ایرانیان شناخته می‌شود.^۵

افراسیاب: یکی دیگر از چهره‌هایی که حکومت‌های میانه ایران – به خصوص حکومت‌های ترک – در راستای سیاست تبارسازی، خود را به وی منتب می‌ساختند، «افراسیاب» است. در خصوص نسب این شخصیت اسطوره‌ای، غالب منابع او را به تور پسر فریدون، پادشاه اسطوره‌ای ایران، می‌رسانند که خود می‌تواند از ایرانی بودن وی حکایت نماید.^۶ حکومت دوازه ساله افراسیاب بر ایران، مصادف با حوادث سرنوشت‌سازی است که خود بخشی از افسانه‌های سنتی ایرانیان را به خود اختصاص داده است. از او به هراس‌انگیز، در

۱. فریدون فضیلت (به کوشش)، (۱۳۸۳)، دینکرد سوم، تهران: مهرآیین، فصل ۱۴۳، بند ۲؛ ابراهیم پوردادود (به کوشش)، (۱۳۸۰)، یستا ۲۶، تهران: اساطیر، بند ۳۳، ۱۴.

۲. فردوسی، (۱۳۷۳)، شاهنامه فردوسی، ج ۱، تهران: سخن، ص ۵۱؛ ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۱. ۳. یعقوبی، (۱۳۶۶)، تاریخ یعقوبی، ج ۱، تهران: علمی – فرهنگی، ص ۹۳؛ مسعودی، (۱۳۴۴)، مروج الذهب، ج ۱، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۲۱۵.

۴. طبری، (۱۳۶۸)، تاریخ طبری، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم پائینه، تهران: اساطیر، ص ۹؛ حمزه اصفهانی، (۱۳۶۷)، تاریخ سنی ملوك الارض والانبياء، ترجمه جعفر شعار، تهران: امیرکبیر، ص ۶۲.

۵. شاهسوند – عموبی، «اسطوره‌شناسی در ایران باستان»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، ش ۸، ۱۳۸۸، ص ۵؛ در دوره‌های متاخر تاریخ ایران نیز از رستم با القابی چون «هرکول ایرانی» یاد می‌شود که حکایت از زورمندی او دارد؛ نک: سایکس، (۱۳۸۰)، تاریخ ایران، ج ۱، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران: افسون، ص ۱۷۶.

۶. نک: بندھشن، بخش ۲۰، ص ۱۵۰؛ ثعالبی، (۱۹۰۰)، غرر اخبار ملوك الفرس و سيرهم، پاریس: بی‌نا، ص ۴۹.

طبع «فره کیانی»، خدای جنگ، بزرگترین خدای اقوام تورانی، از معروف‌ترین نمایندگان اقوام آریایی آنسوی جیحون و همواره به عنوان نماد پهلوانی و قدرت - همچون رستم - و دارای چهره‌ای مثبت در مبارزه با دشمنان ایران توصیف شده است.^۱

انتساب وی به تور، زندگی و حکومت او در آنسوی جیحون، موطن اصلی ترکان، به پایتختی کاشغر، و نیز شهرت او بعنوان یکی از نام‌آورترین پادشاهان تورانیان می‌تواند از عوامل مرجعیت تباری در نزد حکومت‌های ترک - به‌ویژه سلجوقیان و قراخانیان (آل افاسیاب) - در سیاست جعل نسب باشد.^۲

بهرام گور: یا بهرام پنجم دارای چهره‌ای ممتاز در تاریخ ایران است، که خود موجب شد تا حکومت‌های ایرانی پس اسلام، خود را بدو منتبس سازند و به عنوان مرجع تباری تبلیغ کنند. از وی به عنوان صاحب کمالاتی در ادب ایرانی و عربی، خردمندی، عقلانیت، زیبایی، شجاعت و دلیری، مجری بدون تعییض قانون عدل و داد، مروج زراعت و کشاورزی، دانش و ادب و پیشه و هنر نام برده شده است.^۳ پیروزی او در نزاع با شیر و بر سر تصاحب تاج و تخت ساسانی و درستیز با رقیب خسرو^۴ حس تحسین برانگیزی را از وی، در اذهان ایرانیان بخشیده که در متون تاریخی و ادبی و نیز نقش و نگاره‌های هنری - معماری انکاس یافته است. به باور سایکس علت احساسات و مهر و علاقه‌ی ایرانیان نسبت به بهرام گور از آن جهت است که وی همیشه نمونه کامل یک شکارچی باقی‌مانده است.^۵

۱. نک: یشت ۵، بنده‌ای ۴۱-۴۳؛ احمد تقاضی، (۱۳۶۴)، مینوی خرد، تهران: توس، فصل ۲۷، بند ۴۴؛ آفسرا، (۱۳۶۲)، تاریخ سلاجقه، تهران: اساطیر، ص ۳۶۴؛ ژاله آموزگار، (۱۳۷۲)، تاریخ اساطیری ایران، تهران: سمت، صص ۶۲۰-۶۲۲.

۲. و. و. بارتولد، (۱۳۷۶)، تاریخ ترکهای آسیای میانه، تهران: توس، ص ۱۰۳؛ تاریخ غزنویان، ص ۳۵۲؛ البته در برخی منابع چهره‌ای منفی و به عنوان تبهکار، بیمان شکن، بیرحم و مظہر خشم و شهوت و دشمن ایران از افاسیاب تصویر شده است؛ نک: تاریخ سیستان، ص ۷؛ تاریخ گزیده، ص ۹۰؛ ابراهیم رنجبر، «افاسیاب، مظہر خشم و شهوت در شاهنامه»، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، سال ۵، ش ۲۱، پاییز ۱۳۸۷، ص ۴۸-۴۹.

۳. ابوحنیفه دینوری، (۱۳۶۶)، اخبار الطوال، تهران: نی، ص ۷۸؛ تاریخ ایران، ج ۱، ص ۵۹۵؛ البته در توصیفی دیگر، از وی به عنوان فردی اهل لهو و لعب و فردی بدون قدرت و اختیار که عملای قدرت را به روحانیون و اشراف واگذار کرد؛ یاد می‌شود؛ نک: ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۷۷.

۴. نک: تاریخ طبری، ج ۲، صص ۶۱۹-۶۲۰.

۵. تاریخ ایران، ج ۱، ص ۵۹۴.

نسب و نسب‌سازی در سده‌های میانه تاریخ ایران: دلایل و زمینه‌ها ۳۳

خسرو انشیروان: خسرو اول، فرزند قباد و از مادری دهقانزاده است.^۱ در باب خصوصیات و شخصیت او، در روایات شرقی به صاحب شرف و بزرگواری و نمونه دادگستری و عدالت یاد شده است. مورخان عرب و ایرانی حکایات بسیاری را در وصف جد و جهد او برای حفظ عدل و داد در جامعه نقل کرده‌اند. مورخان شرقی نه فقط او را یکی از عادل‌ترین پادشاهان دانسته‌اند، بلکه او را نمونه‌ی جوانمردی و رحمت شمرده و راجع به جود و سخای او حکایات بسیاری آورده‌اند. دوره‌ی حکومت تقریباً پنجاه ساله (۵۷۹-۵۳۱ م) او، از مقاطع درخشان عصر ساسانی محسوب می‌شود که پس از یک دوره‌ی آشوب به وجود آمد. ایجاد صلح و آرامش و انجام اصلاحات در ابعاد و زمینه‌های مختلف، از ویژگی‌های این دوره است.^۲ لذا بی‌علت نیست که نولدکه، مستشرق معروف، او را از بزرگ‌ترین و بهترین پادشاهان ایران دانسته است.^۳ ویژگی‌های ممتاز فوق، بی‌تردید ما را در رمزگشایی از علت مرجعیت تباری ایشان در نزد سلسله‌های دوره اسلامی ایران رهنمون خواهد شد.

بهرام چوبین:^۴ وهرام چوبین کارآمدترین سردار ایران عصر ساسانی، از خاندان مهران یکی از هفت خاندان ممتاز ساسانی بود که خود را به لحاظ نسب از تبار اشکانیان می‌دانست. برخی از منابع نیز او را از نسل آرش کمانگیر، تیرانداز مشهور اسطوره‌های ایرانی، دانستند.^۵ این سردار نامی، در عهد پادشاهی هرمزد چهارم و خسرو پرویز شورش کرد و

۱. انتساب دهقان‌زاده بودن مادر انشیروان و انتساب او به فریدون، خود افسانه‌ای بیش نیست و نوعی نسب‌سازی ساختگی به شمار می‌رود که احتمالاً بعدها برای توجیه سلطنت وی جعل گردید. نک: اخبار الطوال، ص ۶۴.

۲. ایران در زمان ساسانیان، صص ۴۹۹-۴۸۴.

۳. شودور نولدک، (۱۲۵۸)، تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب خوبی، تهران: انجمن آثار ملی، ص ۳۱۳؛ البته مورخان غربی - از جمله پروکوپیوس - از روی کینه، وی را پادشاهی ناآرام، فتنه انگیز، حیله‌گیر و مرموز توصیف کرده‌اند؛ نک: پروکوپیوس، (۱۳۸۲)، جنگ‌های ایران و روم، ترجمه محمد سعیدی، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۱۱۱؛ ایران در زمان ساسانیان، ص ۵۰۲.

۴. مرجعیت تباری مکرر شخصیت‌های عصر ساسانی خود بیانگر این واقعیت است که در سده‌های میانه ایران اسلامی، هنوز پیوند با ساسانیان می‌توانسته نوعی شرف و افتخار در اذهان عمومی جامعه‌ی آنروز ایجاد نماید؛ جعفریان، تاریخ ایران اسلامی از طلوع طاہریان تا غروب خوارزمشاهیان، (۱۳۷۸)، تهران: موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، صص ۱۲۴-۱۲۳.

۵. زین‌الاخبار، ص ۹۰؛ در این انتساب شاید مهارت بهرام چوبین در تیراندازی بدون تأثیر نبوده است.

مدتی کوتاه بر تخت شاهی نشست. وی اگر چه از خاندان ساسانی نبود؛ لیکن نامش در فهرست شاهان ساسانی و به نام بهرام ششم ثبت شده است.^۱ سرگذشت، شخصیت و اقدامات بهرام چوبین که با حماسه و افسانه درهم آمیخته، در روایات ایرانی و تواریخ عربی شهرت بسیاری یافته است، که این امر موجب شد تا نام او تا قرن‌ها در میان ایرانیان زنده نگه داشته شود. از وی تصویری از یک انسان برخوردار از «فره‌ایزدی»، مدد گیرنده از «ماوراء الطبیعه»، ممتاز و متمایز از انسان‌های دیگر به لحاظ قدرت و وضعیت جسمانی، پهلوانی حماسه آفرین همچون رستم دستان، دارای ثبات اندیشه و عزم، مدیر، باهوش، بسیار مقاوم در برابر حوادث سهمگین، قهرمان ملی، دارای سرنوشتی عجین با ملت خود و حتی گاهی بشریت و دارای اهداف بلند برای رستگاری جامعه ترسیم شده است.^۲

یزدگرد سوم؛ آخرین پادشاه ساسانی، که پس از یک دوره پراشوب از تاریخ ایران، بر تخت سلطنت نشست و برای آخرین بار توانست کشور ایران را به صورت واحد درآورد.^۳ اضمحلال و سقوط سلسله درخشان ساسانی، اگر چه در دوره‌ی او به وقوع پیوست، لیکن برخی از مورخین بر این باورند که وی شاه لایقی بوده که سعی در مرمت خرابی‌ها داشته که البته جنگ با مسلمین به او مهلت نداد، که کاری از پیش ببرد.^۴ در هر صورت، او به عنوان مرجعی برای جاعلان نسب در دوره‌ی میانه‌ی اسلامی مطرح گردید و حتی بنا به برخی روایات نه چندان معتبر، دختر یزدگرد به نام شهربانو به عقد امام حسین علیه السلام درآمد و شیعیان ایرانی به این ترتیب، اولاد امام حسین علیه السلام را وارث خورنده یا فره ایزدی شاهنشاه ایران باستان می‌دانستند.^۵ از سوی دیگر و با توجه به این واقعیت تاریخی، که فرزندان او حدود پنجاه سال با کمک چینی‌ها در مناطقی چون طخارستان (شرق بلخ و در کنار رود جیحون) حکم راندند؛^۶ این مساله مورد بهره‌برداری حکومت‌هایی چون غزنیان، در راستای سیاست تبارسازی و انتساب به خاندان کهن ساسانی گردید.

۱. ایران در زمان ساسانیان، ص ۵۸۰.

۲. همان، ص ۵۸۰؛ طاهری - مؤمنی ثانی، «بررسی و تحلیل ویژگی‌های حماسی داستان بهرام چوبین در شاهنامه فردوسی»، پژوهشنامه زبان و ادب فارسی، سال پنجم، ش اول، بهار ۱۳۹۰، ص ۱۸۵.

۳. ایران در زمان ساسانیان، ص ۶۴۸.

۴. حسن پیرنیا، (۱۳۷۵)، تاریخ ایران باستان، ج ۴، تهران: دنیای کتاب، ص ۲۸۱۴.

۵. ایران در زمان ساسانیان، ص ۶۵۹.

۶. نک: تاریخ ایران باستان، ج ۴، ص ۲۸۲۹-۲۸۲۸؛ ایران در زمان ساسانیان، ص ۵۲۹.

پ. دلایل و زمینه‌های نسب‌سازی

سیاست تبارسازی در ایران سده‌های میانه اسلامی، که به شدت از سوی حکومت‌های این مقطع تعقیب می‌شد، بی‌تردید خود در پرتو مجموعه زمینه‌ها و دلایلی صورت پذیرفت. این عوامل را می‌توان در کسب مشروعیت، فرار از تحکیم، تفاخر طلبی، ایجاد موازنۀ در مقابل دودمان‌های صاحب تبار، پیشینه تاریخی و در نهایت رسوخ بینش باستان‌گرایانه در فرهنگ سیاسی ایران این دوره جستجو کرد.

۱. کسب مشروعیت: مساله و یا به عبارتی دقیق‌تر، دغدغه «مشروعیت»^۱ به عنوان پیش شرط قدرت و توجیهی از حاکمیت، همواره به عنوان یکی از مباحث محوری در تاریخ سیاسی ایران مطرح بوده است. اعمال قدرت سیاسی و تمکن دیگران در برابر آن مستلزم پشتونه معنایی بود که حق حکومت را برای حاکم و جهت توجیه مردم برای اطاعت مشخص کند.^۲ علت این امر نیز در این نکته نهفته بود، که مهم‌ترین آسیب سیاسی حکومت‌ها، فقدان مشروعیت یا از دست رفتن آن شمرده می‌شد. هرگاه حکومتی لوازم و زمینه‌های مشروعیت بخشی خود را از دست می‌داد، هرگونه اقدام، تمرد و شورش سیاسی علیه آن مجاز و مباح می‌گردید. لذا دغدغه مشروعیت و روش‌های نهادینه کردن آن، حکومت‌ها را به ترفندهای متعددی وا می‌داشت. در همین راستا، آنان همواره سعی داشتند تا برای استمرار و دوام حاکمیت، حکومت خود را با انواعی از مشروعیت بیارایند و از همه امکانات موجود در جامعه که به نوعی با قدرت و سیاست مرتبط بود، در خدمت منافع قدرت سود جویند.^۳

مسئله «مشروعیت ملی» به عنوان یکی از پایه‌های اساسی حاکمیت در تاریخ میانه ایران - بخصوص در دوره حکومت‌های ترک و با توجه به بیگانگی آنان - امری حیاتی بوده است. علاوه بر این، حکومت‌ها گاهی از دیگر انواع مشروعیت نیز محروم می‌شدند؛

۱. قدرت در ذات خود متنضم نابرابری‌های انسانی و در رأس آن نابرابری ناشی از قدرت و حاکمیت است که این امر خود از ضرورت «توجیه»، یعنی مشروعیت‌سازی و پیشگیری از شورش و عصیان حکایت دارد؛ نک: داود فیرحی، (۱۳۷۸)، *قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام (دوره میانه)*، تهران: صص ۲۱-۲۲.

۲. نک: بیتهام، (۱۳۸۲)، *مشروع سازی قدرت*، ترجمه محمد عابدی، یزد: دانشگاه یزد، ص ۱۶.

۳. همایون کاتوزیان، (۱۳۹۰)، «مشروعیت و جانشینی در تاریخ ایران»، ایران: جامعه کوتاه مدت، تهران: نی، صص ۵۴-۵۷.

مثلاً در چالش با دستگاه خلافت، مشروعیت مذهبی اشان از دست میرفت و یا دست کم تضعیف می‌شد. مزید بر این مشروعیت سیاسی آنان که در حقیقت، پرداخت ذهنی اندیشمندان دربارشان بود، نمی‌توانست همواره افکار عمومی را در خصوص مشروع بودن حکومتشان و اطاعت از آنان مجاب سازد. نتیجه آن که جعل نسب به عنوان یکی از ابزارها و عرصه‌های کارآمد و مؤثر مشروعیت‌سازی ملی در نظام فکری سده‌های میانه‌ی^۱ تاریخ ایران، از اهمیت بسزایی برخوردار بوده است.^۲ نمونه‌های بسیار ثبت شده در متون تاریخی این دوره، خود از اهمیت مساله‌ی تبار در تاسیس حکومت‌ها و مشروعیت‌جویی موسسان هر سلسله حکایت دارد.

حکومت‌های ایرانی پس از حصول به قدرت سیاسی - و حتی پیشتر از آن - به دنبال ابزارهایی بودند تا مشروعیت خود را در جامعه و در مقابل گروههای رقیب نهادینه کنند و در این راستا «نسب» به عنوان منبع دائمی و پایان‌ناپذیر قدرت، در کنار دین، می‌توانست ابزار کارآمدی باشد.^۳ لذا تبلیغ ایرانی بودن و برخورداری از تمایلات عمیق میهن پرستانه در راستای جلب و هدایت افکار عمومی و در نتیجه کسب مشروعیت ملی، خود از مهم‌ترین عواملی بوده که موجب گردید تا سیاست تبارسازی به جد از سوی آنان تعقیب شود. سلاطین ایرانی با توجه به این نکته که در اندیشه سیاسی ایرانی، فرهایزدی از آن شاهان است؛ با تکیه بر نسب و نزاد و با یهره‌مندی از پشتیبانی الهی و فرهایزدی، به توجیه مشروعیت خود می‌پرداختند. این نکته، در آموزه‌های سیاسی دوره میانه بخوبی قابل استنباط است.^۴

۱. البته سیاست تبارسازی در جهت کسب مشروعیت نه صرفاً در این مقطع، بلکه در دوره‌های بعدی تاریخ ایران و در راس آن صفویه نیز مطرح بود؛ چنانچه مهم‌ترین و بنیادی‌ترین پایه مشروعیت حکومت صفوی در مسأله وراثت با ادعای انتساب به امام موسی کاظم علی‌السلام می‌باشد.

۲. مساله مشروعیت در تاریخ تحولات دوره میانه‌ی ایران از چنان جایگاه و اهمیتی برخوردار بوده که می‌باشد فراز و فرود حکومت‌ها در این دوره را در حقیقت جایگایی مشروعیت‌ها تفسیر کرد.

۳. البته باستی معترف بود که فاصله گرفتن از روح اسلام به مرور زمان موجب تغییر در نگرش‌ها از حکومت، منبع قدرت و مشروعیت گردید؛ نک: حلبي، (۱۳۷۲)، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در ایران و جهان اسلام، تهران: بهبهانی، صص ۱۲۱-۱۲۳.

۴. تقی رستم وندی، (۱۳۸۸)، اندیشه ایرانشهری در عصر اسلامی، تهران: امیرکبیر، ص ۱۷۵.

مبانی مشروعيت و چارچوب نظام سیاسی حکومت‌های سده‌های میانه ایران تلفیق و آمیزه‌ای از مولفه‌های الگوی مشروعيت باستانی ایران، به انضمام الگوی مشروعيت مبتنی بر آموزه‌های سیاسی اسلام بود. دلیل این امر، سعی متفکران سیاسی پیرامون حکومت‌ها بر ارائه الگوی واقع بینانه‌تر و باثبات‌تری از ساختار مشروعيت و پرهیز از زور عربان و خشونت آمیز برای اداره‌ی امور و جلب توجه افکار عمومی در راستای ثبات سیاسی نهفته بود. در این میان، اگر چه دین و مذهب، اساس و بنیاد مشروعيت حکومت‌ها را تشکیل می‌داد (مشروعيت مذهبی)؛ لیکن عواملی چون «نسب» نیز در مشروعيت بخشی به حکومت‌ها سهیم می‌شدند. لذا مساله‌ی انتساب به یک پیشینه‌ی محکم تاریخی – یعنی پادشاهان و یا برجستگان عهد باستان – همواره برای دریافت یک مشروعيت ملی امر مرسومی بوده است.^۱

نیاز فرمانروایان به مقبولیت در نظر عامه و کسب وجهه و مشروعيت، جز با انتقال اعتقاد مربوط به تقدس فرمانروایان پیشین به فرمانروای جدید ممکن نمی‌شد. پیوستن نسب این فرمانروا به دودمان پیشین یا یکی از دودمان‌های مقبول و فرهمند گذشته، با توجه به این‌که از دیرباز نسب و خون از مجاری انتقال مشروعيت و فرمانروایی شناخته می‌شد؛ می‌توانست مؤثر واقع شود. بدین طریق، چنین القاء می‌شد که فرهایزدی اجداد و نیاکانشان از طریق نسب، بدانان انتقال می‌یابد و آنان در حقیقت، ادامه همان سلسله و سلاله با خصلت‌ها و ویژگی‌هایی فراتر از انسان‌های معمولی هستند.^۲

کتاب‌های اندیشه‌ایی این دوره، که انعکاسی از روح زمانه خود هستند؛ و پیونددهنده بین دانش سیاسی و مشروعيت بشمار می‌روند،^۳ بر اهمیت مساله تبار در فرآیند قدرت سیاسی و کسب مشروعيت تاکید دارند. چنانچه عنصر المعلى (قرن پنجم) خطاب به فرزندش می‌آورد: «چنان زندگانی کنی که سزای تخمه پاک تست که ترا ای پسر تخمه

۱. ذیبح الله صفا، (۱۳۳۹)، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، تهران: این سینا ص ۹۶؛ یوسف رحیملو، «نگاهی به مساله تبار در خاندان‌های پادشاهی ایران»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، ش ۴-۳، ۱۳۶۹، ص ۵۹۴؛ از همین‌رو، استفاده از شجره‌ی نسب به عنوان ابزار مشروعيت بخشی یکی از موضوعات مهم در تاریخ نویسی ایرانی – بخصوص در سده‌های میانه – بوده است.

۲. «نگاهی به مساله تبار در خاندان‌های پادشاهی ایران»، صص ۵۹۶، ۵۰۵، ۶۰۵.

۳. قدرت، دانش و مشروعيت در اسلام (دوره میانه)، ص ۲۱.

بزرگ و شریفست»^۱ و یا مادردی (۳۶۴-۴۵۰) یکی از شرایط امامت را در «نسب» دانسته و این استدلال خود را نیز ریشه در نصوص دینی و اجماع می‌داند.^۲ غزالی (۴۵۰-۵۰۵) نیز یکی از سه شرط خلافت را در نسب می‌دانست.^۳ امام فخر رازی (۵۴۳-۶۰۶) در ذکر ویژگی‌های سلاطین، یکی از شرایط قدرت‌گیری را در «نسب» می‌داند و در توجیه آن چنین می‌آورد: «نسب اصلی و بار والا موجب انجذاب خواطر و مهابت و وقار خواهد بود. بهتر است که طالب ملک از تباری بزرگ باشد». همچنین بعدها خواجه نصیر طوسی (۵۹۸-۶۷۲) چنین بینشی را در اخلاق ناصری انکاس داده است: «از این خصال ابوت ضروری نباشد و اگر چه آن را تائیری عظیم بود».^۴

حاصل سخن آن که فرهنگ و تفکر سیاسی روز در سده‌های میانه ایران، بر رویه ملیت‌گرایی، تفاخر نسبی و تباری تاکید می‌کرده و نگاهی قدسی را در میان عامه مردم نسبت به حکومت‌ها، ایجاد می‌کرد.^۵ بنابراین، سیاست تبارسازی همراه با تمسک به جعل روایا و برای کسب مشروعيت، یکی از سیاست‌های محوری حکومت‌های ایرانی در طول تاریخ بوده است.

۲. تفاخرطلبی، فرار از تحقیر و ایجاد موازنی در مقابل دودمان‌های تبارمند: سیاست تبارسازی سلاله‌ها – در کنار الهی نمایاندن قدرت – از جهت مقابله با دعاوی تباری دودمان‌های بزرگ و از همه مهم‌تر، فرار و یا حداقل کاستن از استخفافی که پیرامون پیشینه حقیر و کتمان ناگردنی آن‌ها بر سر زبان‌ها جاری بود، نیز قابل تفسیر است. در هر صورت مساله‌ی پیشینه‌ی حکومت‌های این دوره، که گاه به حقارت و حتی به بیگانگی با این مرز و بوم می‌زد – آنهم در فضای سیاسی ایران آن روز که اصل و نسب را یک شرط اساسی برای کسب قدرت تلقی می‌کرد – یکی از دغدغه‌های اساسی آنان بوده است.

۱. قابوس‌نامه، ص. ۴.

۲. مادردی، (۱۳۸۳)، آین حکمرانی، ترجمه حسین صابری، تهران: علمی و فرهنگی. ص. ۲۴.

۳. غزالی، (۱۳۸۶)، احیاء علوم دین، ج. ۲، ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی، تهران: علمی و فرهنگی، ص. ۸۶.

۴. تاریخ اندیشه‌های سیاسی در ایران و جهان اسلام، ص. ۳۳۸ به نقل از آداب الملوك فخر رازی، باب .۵۶.

۵. نصیرالدین طوسی، (بی‌تا)، اخلاق ناصری، تهران: علمیه اسلامیه، ص. ۲۵۹.

۶. تاریخ ادبیات در ایران، ج. ۲، صص. ۹۷-۹۸.

به عنوان نمونه در خصوص صفاریان می‌توان به اصل و نسب پست گمنامزادگان صفاری رویگر فقیر و نیز پیشینه حقیرگونه و طعن‌آمیز آنان اشاره کرد،^۱ و یا این که طاهریان در اذهان عمومی به عنوان «فرودست‌تر اولیاء و حشم» خلافت شهرت داشتند.^۲ همچنین انتسابشان به «موالی»، که تداعی گر سرنوشت شوم کسانی بود که از امکانات و امتیازات معمولی محروم بودند، عرصه هر گونه طعن و تحقیر را در حق آنان رایج می‌ساخت. نتیجه آن که، تازی پنداشتن طاهریان بر آنان گران آمده بود و نمی‌خواستند از ایرانی زادگی خود دست بشویند، به همین علت، نسب خود را به منوچهر رسانندند.^۳ مزید بر این، «ابن بیت‌النار» یعنی زاده‌ی اشکدۀ خواندن آنان توسط اعراب^۴ و دون پایگی سیاسی آل طاهر به عنوان برکشیدگان آل عباس، این پیشینه طفیل مآبانه و حقیر موجبات شماتت بیشتر و در نتیجه، نگاه تحقیرآمیز نسبت به آنان را موجب شد.^۵ لذا سیاست حائز اهمیت آنان در جعل نسب و اعلام تفاخر در نسب و نیاکان به وضوح، حساسیت رایج پیرامون خاستگاه تباری آنان را به نمایش می‌گذارد.

پیشینه نزدیک آل بویه - خاندان فقیر و بی‌ضاعت - و سرگردانی‌های سه برادر در کسوت مزدوری و اشتغال به ماهیگیری و هیزم‌شکنی هم با حقارت و فرومایگی دودمانی پیوند داشت. احتمالاً پاکسازی اجباری سرداران بزرگ و یا جایگزین کردن غلام ترکان به جای سپاهیان دیلمی، انعکاسی از همین بینانکی فرزندان بویه از تحقیر و به علت تعدیل نگاه‌های تحقیرآمیز و شماتت‌گونه آنها و از منظر ملاحظات دودمانی قابل تفسیر است. حتی پیشنهاد و اصرار برخی از بزرگان این حکومت در همان آغاز، مبنی بر واگذاری ملک به علویان نیز از این منظر قابل توجیه است.^۶ لذا بی‌علت نیست که گفته می‌شود نسب شناسان به اشاره امیران بویهی نسب آنها را به بهرام گور سasanی رسانده‌اند؛ تا بدین وسیله آنان را از ننگ گمنامی و زندگی فرومایه‌ای که پیش از دوران فرمانروایی داشته‌اند، برهانند.^۷

۱. نک: منظرالانسان، ج ۳، ص ۶۳۰.

۲. بیهقی، (۱۳۷۰)، تاریخ بیهقی، تهران: خواجه، ص ۱۴۰.

۳. البته علّقه‌های ایران باستانی آنان نیز در این مساله بی‌تأثیر نبوده است.

۴. تاریخ ایران بعد از اسلام، صص ۴۹۶-۴۹۷.

۵. تاریخ خاندان طاهری، صص ۴۱-۴۲.

۶. نک: تجارب الامم، ج ۶، صص ۱۳۰-۱۶۲.

۷. احمد رضا خضری، (۱۳۸۸)، تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه، تهران: سمت، ص ۱۶۶.

سلطین غزنوی و سلجوقی نیز به علت خاستگاه ترکی خود در معرض طعن و تحییر قرار داشتند.^۱ تهاجمات متواتی آنان به مرزهای جهان اسلام، تداعی گر نامشان (ترک) به ناامنی و غارتگری و مصدق یاجوج و ماجوج بود.^۲ علاوه بر این، وحشت و تنفر از ترکان در قالب احادیثی از قول پیامبر ﷺ نوع دیگری از ناخشنودی عمومی را از تفوق و سلطنت ترکان و در نتیجه، رسوخ بینش تحییر را تداعی می‌کرد. موازی این تلقی تحییرآمیز، حضور تعداد قابل توجهی از این ترکان به عنوان غلام و کنیز در دربار عباسیان و حکومت‌های ایرانی، بر این بینش و باور رایج تحییرآمیز دامن می‌زد، که خود گواهی محکم است تا نشان دهد که در اذهان عمومی این اعصار تا چه میزان واژه «ترک» بر فضای آگنده از تعیش و نشاط نفسانی دلالت داشته است.^۳ بینش فوق به اشاعه عقایدی از این دست منجر شد که اساساً جوهر و ذات ترکان مناسب اموری مبتنی بر تدبیر، تدقیق و لاجرم ملکداری نمی‌باشد.^۴

بی‌تردد تلخی‌ها و تحییرهایی که «سبکنگین دراز» به هنگام اسارت و برداگی تجربه کرده بود، در قالب حکایات و هنرآمیز بر سر زبان‌ها جاری بود و موجبات آزار روانی و تحییر سردمداران سلسله غزنوی را فراهم می‌ساخت. رواج همین خاطرات بود که خود دستاویزی محکم به فردوسی می‌دهد تا بعد از نقار و قهر با محمود – به هر دلیلی – بر او از منظر پیشینه و تبار بتازد:

چو اندر تبارش بزرگی نبود نیارست نام بزرگان شنود.^۵

۱. به نظر می‌رسد، مساله تحییر در خصوص حکومت‌های ترکی مستقر در ایران به دلیل تفاوت‌های فاحش فرهنگی – تمدنی نمود پیشتری داشته است.

۲. نک: مقدسی، (۱۳۷۴)، آفرینش و تاریخ، ج ۱، تهران: آگه، صص ۳۹۴-۳۹۳؛ همان، ج ۲، صص ۶۱۱، ۶۱۵، ۶۱۸-۶۱۹.

۳. برای نمونه‌ها نک: معجم البلدان، ج ۱، صص ۷۲۲-۷۲۳؛ مسعودی، (۱۳۷۰)، اخبار الزمان، ترجمه کریم زمانی، تهران: اطلاعات، صص ۸۹-۸۸.

۴. نک: قابوس‌نامه، صص ۱۱۵-۱۱۱.

۵. مصطفی ناصری راد، (۱۳۸۴)، باورهای سیاسی در تاریخ ایران، پایان‌نامه دکتری، به راهنمایی دکتر الیهار خلعتبری، دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه تاریخ، صص ۲۹۰-۲۸۹.

۶. نظامی عروضی، (۱۳۸۵)، چهارمقاله، تهران: جامی، ص ۶۵.

نتیجه آن که اهتمام به تبار در نزد سلاله های ترک، در واقع نوعی واکنش در قبال تحقیرهایی بود که به دلایل مختلف و گریز ناپذیری در اذهان عمومی شکل گرفته بود. در همین سمت و سوی، غزنویان جهت تحقیرزادایی بر انتساب تباری خود به یزدگرد سوم پافشاری می کردند و سلاجقه با تکیه بر افراسیاب از همان آغاز وصول به قدرت، بر «جوهر مطهر سلجوقی»^۱ صحه می نهادند.

دعاوی تبارگرایانه حکومت ها، حاصل نوعی تقابل با دعواوی تباری دارالخلافه بغداد نیز بوده است. عباسیان با انتساب تباری به عباس عمومی پیامبر ﷺ و بالتابع پیوند خویشاوندی با خود آن حضرت، به عنوان برترین نماد اثبات مشروعیت، شایستگی و حقانیت خود را بدان توسل می جستند و دیگران را تحقیر و تحفیف می نمودند. این القاءات و تبلیغات تباری در طول حکومت حدوداً پانصد ساله آنان، با تعبیر و عبارات مختلف در متون تاریخی ثبت شده است.^۲ لذا سلاله های حاکم بر ایران، هر یک به نوبه خود طعم تلخ تفرعن و تفاخر تباری دارالخلافه را به صرف انتساب تباری به پیامبر ﷺ، چشیده بودند.^۳ کراحت خلفا از ایجاد وصلت با سلاله ها، به رغم خواهش و اصرار آنان، علاوه بر ملاحظات سیاسی تا حدی بازتاب تفرعن و تفاخری بود که آنان از جهت پیوند با پیامبر ﷺ در خود حس می کردند. مقابلاً ایجاد وصلت نیز از سوی حکومت ها گویای ذهنیت حسرت بار و مغبون سلاله ها از منظر تمایز تباری با دارالخلافه قابل تفسیر است.^۴ در هر صورت، جای تردید نیست که طرح و نشر دعواوی تبارگرایانه از سوی سلاله ها و توسل به تبارهای شاهانه کهن، از جهت مقابله با غرور و تفرعن خلفای بغداد و دودمان حدوداً دهها هزار نفره عباسی قابل تحلیل است.^۵

۱. منتجب الدین بدیع، (۱۳۸۴)، عتبه الکتبه، تصحیح اقبال آشتیانی، تهران: اساطیر، ص ۱۸.

۲. جهت نمونه ها نک: تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۴۸۰۸، ۴۶۲۱؛ ابن طफقی، (۱۳۶۰)، تاریخ فخری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۱۹۱؛ آفرینش و تاریخ، ج ۲، ص ۹۷۳.

۳. چنانچه یعقوب لیث در همه میکار دیرالعقلو، مساعدت انبوی از سپاهیان خویش را به علت قداست تباری خلیفه از دست داد؛ تاریخ طبری، ج ۱۵، ص ۴۵۰؛ سیاستنامه، (۱۳۳۴)، تصحیح محمد قروینی، تهران: طهوری، صص ۱۴-۱۵.

۴. نک: بنداری اصفهانی، (۲۵۳۶)، تاریخ سلسه سلجوقی، ترجمه محمدحسین جلیلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، صص ۲۲-۲۶.

۵. باورهای سیاسی در تاریخ ایران، ص ۳۰۳.

تأکید و توجه به تبارهای کهن و شاهانه از منظر تقابل با علویان - به عنوان یکی از کانون‌های مشروعیت بخشی - نیز ضروری می‌نمود. دعوی زمامداری علویان از منظر شایستگی تباری و از منظر انتساب به علی^{علیه السلام}، دختر پیامبر خدا و در حقیقت حضرت ایشان، به طور مکرر، در منابع تاریخی و در مقاطع مختلف بیان شده است. علاوه بر این کثرت قیام‌های علویان، که همگی بر فضیلت و کرامت تباری خود تاکید داشتند، از نفوذ و اعتبار بلا تردید تبارمندان آل علی^{علیه السلام} در عرصه سیاست و اجتماع و ارادت توده‌ها سخن می‌گوید.^۱ همچنین اقدام ناگزیر مامون در انتخاب امام رضا^{علیه السلام} به ولایته‌هدی، به روشنی از تمایل افکار عمومی مسلمانان به استقرار حکومتی از منظر شایستگی تباری، در این خاندان پرده برمی‌دارد.^۲ نتیجه آن که سلاله‌های حاکم بر ایران، هر یک به نوعی طعم تلخ اقتدار معنوی و جوش و خروش قدرت طلبانه آل علی^{علیه السلام} را چشیده بودند و لاجرم آگاهانه یا ناآگاهانه تمام هم خود را مصروف این امر می‌کردند، که از طریق انتساب تباری با ایران باستان، برای خود، شان و اعتباری بر پا کنند و در صدد تقابل با تبارمندان علوی برآیند. به عنوان نمونه، بویهیان ضمن انصراف از واگذاری قدرت، در صدد مقابله تباری با آنان برآمدند. همچنین ضرورت مقابله تباری با علویان از سوی حکومت‌های ترک نیز گریزناپذیر بود. حضور پرنگ آنها تقریباً در تمامی مراسم رسمی و تخصیص زمین‌های اوقافی و شهریه و وصلت‌های افتخارآمیز حکومت‌ها با آنان، بر وجهه ممتاز علویان؛ بعنوان «گوهر مطهر وحی» و در عین حال از ضرورت مقابله تباری خبر می‌دهد.^۳ حتی اقدام محمد خوارزمشاه در برکشیدن یک علوی و پیشتر از آن تکیه کامل اسماعیلیان بر پیوند تباری به نسل مشترک علی^{علیه السلام} و فاطمه سلام الله علیه خود از اعتبار و مجد تبارمندان علوی گواهی قاطعی بدست می‌دهد.^۴ از همه مهم‌تر، وجود منصب «نقابت» در بین علویان در مقطع مورد اشاره که برای حفظ این تبار صورت پذیرفت، می‌تواند بر اهمیت آن دلالت

۱. نک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۴۱۳-۴۱۲، ۴۰۹-۴۰۷؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۳-۳۳۲.

۲. تاریخ بیهقی، صص ۱۴۲-۱۴۱.

۳. نک: قزوینی رازی، (۱۳۵۸)، تقض، تحقیق جلال الدین محدث، تهران: انجمن آثار ملی، صص ۲۲۵-۲۲۲؛ کرمانی، افضل الدین ابوحامد، (۱۳۷۳)، سلجوقیان و غز در کرمان، تصحیح محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران: صفا، ص ۳۴۷.

۴. نک: موید ثابتی، (۱۳۴۶)، استاد و نامه‌های تاریخی، تهران: طهوری، صص ۳۷-۳۳.

نماید.^۱ نتیجه آن که با توجه به جایگاه ممتاز تباری علویان و نیز سعی آنان بر احراز قدرت، تردیدی باقی نمی‌ماند که نظامهای سیاسی با اهتمام و توجه بر تبارهای کهن - خواسته یا ناخواسته - تعديل و توازنی را با آنها جست و جو می‌کردن.

۲. بینش سیاسی - تاریخی ایرانیان: فرهنگ سیاسی ایران به موضوع اصالت نژادی اهمیت می‌داده و کسانی را سزاوار سروری می‌شمرده است، که از تخمه بزرگان و آزادگان باشد.^۲ اساساً در اندیشه ایرانشهری که به دوره اسلامی نیز انتقال یافت، یکی از سه شاخصه اصلی پادشاه - موهبتی الهی و نقطه پیوند سیاست با جامعه و گرانیگاه قدرت - و در نهایت تحقق جامعه آرمانی ایرانی، در «نژادگی» تعریف شده است.^۳ اصالت نسب و پاکی خون اهمیت بسیاری داشته که خود موجب می‌گردید تا در ضبط انساب افراد و خانواده‌ها و در حفظ حلقه خویشاوندی اهتمام بسیاری به کار رود - به همین علت برای اهتمام در پاکی نسب و خون که خود معیار ارتقا در جامعه و یکی از صفات بارز جامعه ایرانی محسوب می‌شد، ازدواج با محارم جایز شمرده می‌شد -^۴ لذا قاعده برخورداری سلطان از دودمانی شریف، نجیب و اصیل موجب شد تا سیاست تبارسازی در تمام تاریخ ایران، امری مرسوم و متداول شود.

ایرانیان بنا بر عادت، پیوستگی با خاندان‌های پادشاهی گذشته را شرط حکومت می‌دانستند.^۵ ظاهرآ این مساله با توجه به رسوخ در جامعه ایرانی در طول تاریخ، خود معیاری برای پذیرش و یا عدم اقبال عمومی بوده است؛ چنانچه داریوش به پادشاهی پذیرفته نمی‌شود تا استدلال کند که از سلاله شاهان است و یا مدعیانی چون شهربراز که

۱. در این خصوص نک: شیرین بیانی، (۱۳۷۱)، دین و دولت در ایران عهد مغول، ج ۲، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، صص ۶۴۷-۶۴۵.

۲. در تایید این امر که تبارمندی، اصالت تبار و نژاده بودن و یا نسب در کنار اولویتی بودن یکی از لوازمات اصلی حکومت در بینش سیاسی ایرانیان و از کهن‌ترین دوران بوده می‌توان به ماجراهای کاوه آهنگر اشاره کرد. وی به رغم تقاضای انبوه هوداران و نقش اساسی در عصیان علیه ضحاک بیدادگر، از آنجایی که قادر تباری شایسته بود، قدرت را به فریدون تبارمند واگذار کرد و خود به گمنامی خربید؛ فردوسی، ج ۱، ص ۳۷۵؛ تاریختنامه طبری، صص ۹۹-۱۰۰.

۳. نک: دینکرد سوم، ص ۵۳؛ اندیشه ایرانشهری در عصر اسلامی، صص ۱۴۶-۱۴۵.

۴. ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۴۳.

۵. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۹۶.

ادعای تاج و تخت داشتند – بعلت عدم نژاده بودن – مورد اقبال قرار نمی‌گیرند. رسوخ این بینش در فرهنگ سیاسی ایران، به دلایل و انگیزه‌های مختلف، موجب شد تا نه تنها حکومت‌های ملی، بلکه سلسله‌های محلی نیز خود را به دوره باستانی ایران و چهره‌های شاخص آن منتب سازند. به طور مثال ملوک محلی باوندی و دابویی در شمال ایران، تبار خویش را به خاندان ساسانی،^۱ فریغونیان (گوزگانان) خود را به فریدون،^۲ میکالیان در خراسان خود را به بهرام گور،^۳ زیاریان، خوارزمشاھیان و شروانشاھان به ساسانیان،^۴ آل کاکویه به جمشید^۵ – و بعدها تیموریان به امام سجاد علیه السلام، صفویان به امام کاظم علیه السلام^۶ و قاجارها به چنگیز و سپس صفویه – منتب می‌ساختند.^۷

جالب‌تر از همه آن که خود حکومت‌های باستانی ایران، که خود به عنوان مرجع تباری مورد رجوع حکومت‌های دوره میانه ایران بودند، نیز به سیاست تبارسازی روی می‌آورند و پیشینه خود را به دوران کهن‌تر می‌رسانند. به طور مثال، کوروش خود را به آستیاگ، اسکندر به هخامنشیان، اشکانیان خود را به اردشیر دوم هخامنشی، ساسانیان خود را به کیانیان و حتی روحانیون ساسانی نسب خود را به منوچهر می‌رسانند.^۸ لذا بایستی اعتراف

۱. نظریه‌های نژادی تاریخ، صص ۲۲۹-۲۲۸.

۲. ظهیرالدین مرعشی، (۱۳۶۸)، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، تهران: شرق، صص ۲۱، ۲۴.

۳. حدود العالم، صص ۳۰۲-۳۰۱.

۴. تاریخ بیهقی، ص ۱۱۷.

۵. مروج الذهب، ج ۱، ص ۱۹۹؛ ترجمه آثار الباقيه، ص ۶۳.

۶. منشی کرماتی، (بی‌تا)، نسائم الا سحار من لطایم الاخبار، تصحیح میر جلال حسینی ارمومی، تهران: دانشگاه تهران، ص ۵۷.

۷. نه تنها خاندان‌ها، حتی شخصیت‌ها و گاهی مردم یک شهر نیز برای خود پیشینه و تبار ممتازی را تبلیغ و ترویج می‌کردند؛ مثلاً احمد بن سهل از کارگزاران بر جسته سامانی خود را به بیزگرد (زین الاخبار، ص ۱۳۲) ابومسلم خراسانی به گودرز یا بزرگهر (نک: دو قرن سکوت، صص ۱۳۸-۱۳۱-۱۳۷) مردم اردستان اصفهان خود را به اتوشیروان (معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۴۶)؛ منتب می‌ساختند. این مساله در تاریخ معاصر ایران نیز مورد تدقیق صاحبان قدرت بوده است که خود حکایت از رسوخ این بینش سیاسی در اذهان جامعه ایرانی در طول تاریخ دارد؛ یعقوب لیث، ص ۱۳۷-۱۳۶. در ضمن ادبیات ایرانی نیز براین بینش و به طور مکرر صحه گذاشته است؛ چنانچه یغما جندقی آورده است که: بجز از تاک که شد محترم از حرمت / می‌زادگان را همه فخر و شرف از اجداد است؛ همان، ص ۱۳۷.

۸. «نگاهی به مساله تبار در خاندانهای پادشاهی ایران»، صص ۶۰۲-۵۹۵.

کرد، که تبارسازی شیوه مشروعیت‌پذیری کهنه در تاریخ ایران بود. این بینش سیاسی، عملاً به دوره اسلامی منتقل و در حقیقت تداوم یک میراث باستانی محسوب شد.^۱ در این راستا، حکومت‌های ایرانی سده‌های میانه اسلامی همگی نسب خود را به شاهان و پهلوانان قدیم رسانیدند؛ تا با همراهی در بینش سیاسی - تاریخی ایرانیان بتوانند نگاه احترام آمیز آنان را نسبت به حکومتشان موجب شوند. نتیجه بحث آن‌که، متاسفانه در بینش سیاسی - تاریخی ایرانیان، چنین القاء و تبلیغ می‌شد که تبار انسان‌ها نمایانگر هویت آنان بوده و ارزش انسان‌ها نه در قابلیت‌های فردی که در هویت نژادی آنان تعریف می‌شود. خصوصیات ذاتی - ارشی تعیین کننده رفتار انسانی است، نژادی بر نژاد دیگر برتری دارد و در نهایت این که سیاست و حکومت مختص برخی از نژادها و خاندان‌ها است.

۴. باستان‌گرایی: تاریخ ایران دوره‌ی میانه اسلامی، بیانگر این واقعیت است که ایرانیان مسلمان به رغم پذیرش دین اسلام و سعی بر تطابق با تعالیم آن، لیکن به دوره‌ی باستانی خود نیز به دیده‌ی احترام و تحسین می‌نگریستند.^۲ این امر نخست، به مساله استمرار تاریخی و فرهنگی ایران زمین باز می‌گردد. آنان بسان دیگر اقوام یا ملل جهان، علایق و سلایق و در یک کلمه جهان‌بینی و هویت خاص خود را دارند؛ بنابراین، به سختی می‌توانند از تاریخ و جلوه‌های فرهنگی خود دست بکشند و در سلک قوم و یا فرهنگ دیگر درآیند. علاوه بر این، در روانشناسی اجتماعی ایرانیان تلاش برای رجعت به ادوار خوب گذشته - به عنوان حسی آرمانی - همواره مطرح است. علاقه و تعصب نسبت به فرهنگ، مفاهیم و ارزش‌های کهن و سعی بر بیان آن در شکل و قالبی جدید، از خصوصیات فرهنگی - تمدنی آنان بوده که در مقطع مورد اشاره نیز تبلور یافته است.^۳ بنابراین باستان‌گرایی و تلاش بر احیای جلوه‌های شگفت‌انگیز باستانی ایران، در ابعاد مختلف یکی از خصیصه‌های این دوره از تاریخ ایران است.^۴ نتیجه آن که جامعه ایرانی این دوره پیوند

۱. البته نبایستی در این مساله توجه امویان و عباسیان به مقوله نژاد و نیز موروثی کردن خلافت را به عنوان یکی از عوامل موثر نادیده انگاشت.

۲. به همین دلیل، ابن عربی در ذیل پرداخت به نسب بویهان، انتساب به ساسانیان را «یک نسب اصیل و رگ و ریشه‌داری در فارس» می‌داند؛ تاریخ مختصرالدول، ص ۲۲۶.

۳. نک: سیدجواد طباطبایی، (۱۳۹۰)، خواجه نظام‌الملک طوسی، تهران: نگاه معاصر، ص ۷۱-۷۵؛ مبانی تاریخ اجتماعی ایران، صص ۲۴۰-۲۶۴.

4. Bosworth C. E. (1973), the heritage of rulership in early Islamic Iran and the search for dynastic connections with the past.Iran.V.11. p.51-62.

هر صاحب قدرتی را با عهد باستانی ایران و شخصیت‌های ممتاز آن به دیده‌ی تحسین می‌نگرد و آن را یکی از شرایط اساسی سلطنت در منظر همگان می‌شمارد.^۱ رویکرد باستان‌گرایانه و آرمان احیاء اشرافیت ایران – به هر دلیلی – موجب گردید تا جلوه‌های باستانی ایران، به ویژه از دوره‌ی ساسانی – در ابعاد و زمینه‌های سیاسی، فرهنگی، اداری، هنری، معماری و... بار دیگر احیاء شود. برخی از سلاطین این مقطع، ذاتا به دوره باستانی ایران و جلوه‌های آن علاقمند بودند و به دیده احترام می‌نگریستند. رویکرد ایرانی عضدالدوله در اتخاذ لقب «امیر عادل»، «شاهنشاه»، استفاده از «تاج» و نیز احیای سنت قدیم شاهنشاهی ساسانی، می‌تواند موید این امر باشد.^۲ اکثر آنان همچون طاهریان به تزاد ایرانی خود افتخار می‌کردند. در هر صورت، اندیشه بازگرداندن پادشاهی قدیم ایرانی در حکومت‌هایی چون سامانیان و زیاریان یا افرادی مانند مرداویج که خود را شاهنشاه تازه تولد یافته ساسانی می‌دانست، وجود داشت.^۳ اصالت ایرانی برخی از این حکومت‌ها، آرمان‌های ملی ایرانی، مقابله با عصیت عرب‌ها و تحقیر غیر عرب، تحریک حس ملیت پرستی مردم ایران با بیدار کردن غرو قومی آنان و در نتیجه استقلال ملی با پیشوานه‌های مردمی، بیانگر رویکرد آنان به دوره باستانی ایران بود، که خود می‌توانست در جذب باستان‌گرایان ایرانی موثر واقع شود.

مساله باستان‌گرایی حتی در خصوص حکومت‌های ترک این دوره از تاریخ ایران، نیز صادق است. ترکانی چون سلجوقیان برای کسب مشروعیت ملی که فاقد آن بودند، به پیروی از باورهای کهن ایران باستان و در زمینه‌های مختلف روی آوردن و حتی خود در ترویج و تبلیغ آن موثر واقع شدند. شاید به همین علت است که از دوره آنان می‌توان به عصر بازتولید امپراتوری ساسانی یاد کرد، البته نبایستی جذایت تمدنی ایران، در کنار حضور کارگزاران و مشاوران دانشمند ایرانی را در ایجاد چنین حسی نسبت به فرهنگ و تمدن ایرانی بی‌تأثیر دانست.

پیشتر از آن و در خصوص سامانیان، باید گفت، که بی‌تردید در سیاست نسب‌سازی سامانیان و نسبت دادن آنان به دوره‌ی باستانی ایران و چهره‌های ممتاز آن، دقت‌ها و

۱. تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۱، ص ۱۳۲.

۲. جوئل کمر، (۱۳۷۵)، احیای فرهنگی در عهد آل بویه، صص ۸۳-۸۵.

۳. همان، ص ۸۳.

ظرافت‌های لازم لحاظ شده است.^۱ آنان دارای جایگاه دهقانی بودند و دهقانان از قرون نخستین اسلامی، به عنوان حافظان و پاسداران فرهنگ و رسوم کهن ایرانی محسوب می‌شدند.^۲ از همه مهم‌تر، تاریخ تحولات فرهنگی - اجتماعی این دوره از تاریخ ایران، حکایت از باستان باوری آنان و اهتمام جدی اشان به احیای میراث کهن ایرانی دارد. همه‌ی این بسترها و اقدامات، نه تنها در رفع ابهامات و نگاه تردیدآمیز نسبت به نسب آل سامان - به رغم عرب گرایی استراتژیک - موثر بود، بلکه نگاه و اعتقاد عمیقی را نسبت به پیشینه‌ی تفاخرآمیزشان - به رغم جعلی بودن - به وجود می‌آورد.^۳ علاوه بر عوامل پیش‌گفته، نبایستی از سیاست نژادپرستانه اعراب اموی و عباسی و در نتیجه، تلاش عنصر ایرانی بر احیای هویت باستانی خود، در قالب نهضت شعوبیه که تا حدود قرن پنجم هجری تداوم یافت، غفلت کرد. جریان شعوبیه برای انتساب سلسله‌های ایرانی همچون طاهریان به پادشاهان باستانی و اساساً رجوع به نسب و ملیت ایرانی و نیز قطع وابستگی با اعراب، سعی می‌کرد برای آنان پایگاهی باستانی و ایرانی با اصالت خانوادگی بالا جستجو کند.^۴ لذا ایرانیان در برابر تفاخر جویی عرب، تفاخر به نژاد ایرانی، مباراکات به پادشاهان و تاریخ شاهنشاهی را مطرح ساخت تا حقارت خود را بشوید و به ابزار و وسائلی که عیناً خلافت عباسی بدان متثبت شده بود، به رویارویی آنان شتابت.^۵ نتیجه آن که با توجه به این مفهوم بنیادین اندیشه سیاسی ایران باستان، که شاه آرمانی دارای فرهایزدی است؛ یعنی برگزیده خداست، جعل نسب و انتساب به ایران باستان می‌توانسته است یکی از عرصه‌های انکارناپذیر اثبات مشروعيت‌یابی باشد.

۱. البته از سلسله‌ی دانشمند و اهل علمی چون سامانیان چنین اقدامی نمی‌تواند به دور از انتظار باشد.

۲. نک: احمد تقاضی، «نقش سیاسی - اجتماعی و فرهنگی دهقانان در سده‌های نخستین دوران اسلامی»، ایران‌نامه، ۱۳۷۶-۱۳۷۵، ش. ۶۰.

۳. تاریخ سامانیان، ص ۱۲۲-۱۲۰؛ فرهنگ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانیان، ص ۲۹.

۴. نک: تاریخ حکومت طاهربان از آغاز تا انجام، ص ۶۴-۶۵.

- Ahmad Ashraf, (2012), *IRANIAN IDENTITY iii, MEDIEVAL ISLAMIC PERIOD*, Encyclopaedia Iranica. Vol. XIII. P.508.

۵. حسینعلی متحن، (۱۳۶۸)، نهضت شعوبیه، تهران: باوداران، ص ۲۸۵؛ عزت الله رادمنش، (۱۳۷۰)، نظریه‌های نژادی تاریخ، تهران: کویر، ص ۲۱۷. Ibid, p.507.

نتیجه

بررسی در نسب و سیاست نسب سازی حکومت‌ها در سده‌های میانه تاریخ ایران، به این نتیجه رهنمون خواهد شد، که سیطره‌ی بینش تبارگرایانه در کنار دعاوی مربوط، مبنی بر موعود بودن قدرت‌ها، از مباحث کلیدی در مقطع مورد اشاره است. این مقوله، به عنوان یکی از دغدغه‌های اساسی حکومت‌ها در راستای کسب مشروعيت و با توجه به بحران‌های مشروعيتی، واکنش به تحقیر عباسیان و علویان، ایجاد موازنۀ در مقابل دودمان‌های صاحب تبار، یکی از اولویت‌های اصلی سیاست حکومتی بوده که خود از بینش سیاسی جامعه ایرانی و نیز رویکرد باستان‌گرایانه حکایت دارد. در خصوص علت مرجعیت تباری دوره اسطوره‌ای و باستانی ایران نیز می‌باید به نگرش مثبت اذهان جامعه ایرانی نسبت به برخی از چهره‌های این مقطع و نقش ممتاز و تحول آفرین آنان در عرصه‌های مختلف و تبدیل شدن آنان به نمادهای هویتی اشاره کرد.

فهرست منابع و مأخذ

- آفسرایی، محمود بن محمد، (۱۳۶۲)، *تاریخ سلاجقه*، تهران: اساطیر.
- آموزگار، راله، (۱۳۷۲)، *تاریخ اساطیری ایران*، تهران: سمت.
- ابراهیم پوردادود (به کوشش)، (۱۳۸۰)، *سینا*، تهران: اساطیر.
- ———، (۱۳۷۷)، *یشتها*، ج ۱، ۲، تهران: اساطیر.
- ابن اثیر، عزالدین علی، (۱۳۵۰)، *الکامل*، ج ۱۰، ۱۳، ترجمه عباس خلیلی، تهران: شرکت سهامی چاپ.
- ———، (۱۳۵۲)، *کامل*، ج ۱۹، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران: شرکت سهامی.
- ———، (۱۳۸۲)، *کامل* ج ۱۱، ترجمه حمیدرضا آذیر، تهران: اساطیر.
- ابن الجوزی، عبدالرحمن بن علی، (۱۴۱۲/۱۹۹۲)، *المتنظم فی تاریخ الأُمَّةِ وَ الْمَلُوکِ*، ج ۱۴-۱۲، بیروت: دارالکتاب العلمیه.
- ابن خلکان، (۱۳۸۱)، *منظراً لانسان*، ج ۱، ۳، ترجمه احمد بن محمد السنجری، ارومیه: دانشگاه ارومیه.
- ابن طقطقی، محمدبن علی، (۱۳۶۰)، *تاریخ فخری*، ترجمه محمد وحید گلباگانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابن عبیری، غریغوریوس ابوالفرج، (۱۳۶۴)، *تاریخ مختصر الدول*، ترجمه محمد علی تاج پور- حشمت الله ریاضی، تهران: اطلاعات.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، (۱۴۰۸/۱۹۸۸)، *العبر*، ج ۳، بیروت: دارالفکر.
- اشپولر، برتولد، (۱۳۶۴)، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ج ۲، ترجمه جواد فلاطوری، تهران: علمی و فرهنگی.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم، (۱۳۶۸)، *مسالک و ممالک*، تهران: علمی و فرهنگی.
- اصفهانی، حمزه، (۱۳۶۷)، *تاریخ سنی ملوك الأرض والأنبياء*، ترجمه جعفر شعار، تهران: امیرکبیر.
- اکبری، امیر، (۱۳۸۴)، *تاریخ حکومت طاهریان از آغاز تا انجام مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی*، تهران: سمت.
- بارتولد، و. و. (۱۳۷۶)، *تاریخ ترکهای آسیای میانه*، ترجمه غفار حسینی، تهران: توس.
- باستانی پاریزی، ابراهیم، (۱۳۷۷)، *یعقوب لیث*، تهران: علم.
- باسورث، ک. ا. (۱۳۶۲)، *تاریخ غزنویان*، ترجمه حسن انشو، تهران: امیرکبیر.
- بلعمی، ابوعلی، (۱۳۷۲)، *تاریخ‌نامه طبری*، ج ۳، تصحیح محمد روشن، تهران: البرز.
- بنادری اصفهانی، فتح بن علی، (۲۵۳۶)، *تاریخ سلسله سلجوقی*، ترجمه محمدحسین جلیلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- بیات، عزیزالله، (۱۳۷۰)، *تاریخ ایران از ظهور اسلام تا دیلمه*، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- بیانی، شیرین، (۱۳۷۱)، *دین و دولت در ایران عهد مغول*، ج ۲، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- بیتهام، دیوید، (۱۳۸۲)، *مشروع سازی قدرت*، ترجمه محمد عابدی، یزد: دانشگاه یزد.
- بیرونی، ابوریحان، (۱۳۵۲)، *ترجمه آثار الباقیه*، ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران: ابن سینا.

- بیهقی، ابوالفضل محمد، (۱۳۷۰)، *تاریخ بیهقی*، تصحیح علی اکبر فیاض، تهران: خواجه.
- پروکوپیوس، (۱۳۱۲)، *جنگ‌های ایران و روم*، ترجمه محمد سعیدی، تهران: علمی و فرهنگی.
- پروین، عباس، (بی‌تا)، *دیالمه و غزنویان*، تهران: شرکت سهامی چاپ.
- پیرنیا، حسن، (۱۳۷۵)، *تاریخ ایران باستان*، ج ۴، تهران: دنیای کتاب.
- تنوی، قاضی احمد - قزوینی، آصف خان، (۱۳۸۲)، *تاریخ الفی*، ج ۳، تهران: علمی و فرهنگی.
- تفضلی، احمد، (۱۳۶۴)، *مینوی خرد*، تهران: توسع.
- تعالیی، عبدالملک بن محمد، (۱۹۰۰)، *غیر اخبار ملوک الفرس و سیرهم*، به کوشش ه. زتبرگ، پاریس: بی‌نا.
- جعفریان، رسول، (۱۳۷۸)، *تاریخ ایران اسلامی از طلوع طاھریان تا غروب خوارزمشاهیان*، تهران: موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
- جوزجانی، منهاج سراج، (۱۳۶۳)، *طبقات ناصری*، ج ۱، ۲، تهران: دنیای کتاب.
- حسینی، علی بن ناصر، (۱۳۸۰)، *زیاده التواریخ*، ترجمه رمضانعلی روح الله، تهران: شاهسون بغدادی.
- حلبی، علی اصغر، (۱۳۷۲)، *تاریخ اندیشه‌های سیاسی در ایران و جهان اسلام*، تهران: بهبهانی.
- حموی، یاقوت بن عبدالله، (۱۹۹۵)، *معجم البلدان*، ج ۲، بیروت: دارصادر.
- خضری، احمد رضا، (۱۳۸۸)، *تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه*، تهران: سمت.
- خواندمیر، غیاث الدین، (۱۳۳۲)، *تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد البشر*، ج ۲، تهران: خیام.
- دینوری، ابوحنیفه احمد، (۱۳۶۶)، *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نی.
- رادمنش، عزت الله، (۱۳۷۰)، *نظریه‌های نزدی تاریخ*، تهران: کویر.
- رحیملو، یوسف، «نگاهی به مساله تبار در خاندانهای پادشاهی ایران»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی فردوسی مشهد، ش ۴-۳، ۱۳۶۹، ص ۵۹۴-۶۱۱.
- رستم وندی، تقی، (۱۳۸۸)، *اندیشه ایرانشهری در عصر اسلامی*، تهران: امیرکبیر.
- رنجبر، ابراهیم، «افراسیاب، مظہر خشم و شهوت در شاهنامه»، *فصلنامه پژوهش‌های ادبی*، سال ۵، ش ۲۱، پاییز ۱۳۸۷، ص ۴۵-۶۸.
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۱)، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، تهران: امیرکبیر.
- —————، (۱۳۳۰)، *دو قرن سکوت*، تهران: بی‌نا.
- سایکس، سرپریسی، (۱۳۸۰)، *تاریخ ایران*، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران: افسون.
- سمعانی، یوسفید عبدالکریم، (۱۳۸۲/۱۹۶۲)، *الانسان*، ج ۷، حیدرآباد: مجلس دائرة المعارف العثمانیه.
- سیستانی، ملک شاه حسین، (۱۳۸۲)، *حیاء الملوك*: *تاریخ سیستان تا عصر صفوی*، تهران: علمی و فرهنگی.
- شاهسوند، پریچهر- عموبی، حامد، «اسطوره‌شناسی در ایران باستان»، *فصلنامه تخصصی علوم سیاسی*، ش ۸، ۱۳۸۸، ص ۵۵۸.
- شبانکارهای، محمدين علی، (۱۳۷۶)، *جمع الانساب*، تهران: امیرکبیر.
- شعبانی، رضا، (۱۳۸۶)، *مبانی تاریخ اجتماعی ایران*، تهران: قومس.

- صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۳۹)، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۲، تهران: ابن سینا.
- ظاهری، محمد - مؤمنی ثانی، محمد، «بررسی و تحلیل ویژگی‌های حمامی داستان بهرام چوبین در شاهنامه فردوسی»، *پژوهشنامه زبان و ادب فارسی*، سال پنجم، ش اول، بهار ۱۳۹۰، صص ۱۷۵-۱۹۶.
- طباطبایی، سیدجواد، (۱۳۹۰)، *خواجه نظام الملک طوسی گفتار در تداول فرهنگی*، تهران: نگاه معاصر.
- طبری، محمد بن جریر، (۱۳۶۸)، *تاریخ طبری*، ج ۱، ۲، ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- عنصرالعالی، کیکاووس، (۱۳۹۰)، *قابوس نامه*، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: علمی و فرهنگی.
- غزالی، محمد بن محمد، (۱۳۸۱)، *احیاء علوم الدین*، ترجمه مؤید الدین محمد خوارزمی، تهران: علمی و فرهنگی.
- فرای، ریچارد ن. (۱۳۸۷)، «سامانیان»، *تاریخ ایران کمپریج*، ج ۴، ترجمه حسن انشو، تهران: امیرکبیر.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۳)، *شاهنامه فردوسی*، ج ۱، ۳، تصحیح ژول مل، تهران: سخن.
- فرنیغ دادگی بندھشن، (۱۳۸۰)، ترجمه مهرداد بهار، تهران: توسع.
- فریدون بدره‌ای، (به کوشش)، (۱۳۸۱)، *سلسله‌های اسلامی جدید راهنمای گاهشماری و تبارستانی*، تهران: باز.
- فقهی، علی اصغر، (۱۳۶۵)، آل بویه و اوضاع زمان ایشان، تهران: صبا.
- فیرحی، داود، (۱۳۷۸)، *قدرت، دانش و مشروعيت در اسلام (دوره میانه)*، تهران: نی.
- قروینی رازی، عبد الجلیل بن ابوالحسین، (۱۳۵۸)، *نقض، تحقیق جلال الدین محدث*، تهران: انجمن آثار ملی.
- کرمر، جوئل، (۱۳۷۵)، *احیای فرهنگی در عهد آل بویه*، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران: نشر دانشگاهی.
- کریستن سن، آرتور، (۱۳۶۸)، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.
- —————، (۱۳۶۳)، *نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار*، ج ۱، ترجمه احمد تفضلی و ژاله آموزگار، تهران: نشر نو.
- کرمانی، افضل الدین ابوحامد، (۱۳۷۳)، *سلجوقیان و غز در کرمان*، تصحیح محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران: صفا.
- گردیزی، ابوسعیدین ضحاک، (۱۳۶۳)، *زین‌الاخبار*، تهران: دنیای کتاب.
- ماوردی، علی بن محمد (۱۳۸۳)، *آیین حکمرانی*، ترجمه حسین صابری، تهران: علمی و فرهنگی.
- مرعشی، ظهیرالدین، (۱۳۶۸)، *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*، تهران: شرق.
- مستوفی، حمدالله، (۱۳۸۷)، *تاریخ گزیده*، به کوشش عبدالحسین نوابی، تهران: امیرکبیر.
- مسعودی، علی بن الحسین، (بی‌تا)، *التنبیه والاشراف*، القاهره: دارالصاوي.
- —————، (۱۳۴۴)، *مروج الذهب*، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- —————، (۱۳۷۰)، *أخبار الزمان*، ترجمه کریم زمانی، تهران: اطلاعات.

- مسکویه رازی، ابوعلی، (۱۳۷۶)، *تجارب الامم*، جلد ۶، ۱، ترجمه علی نقی منزوی، تهران: توس.
- مقدسی، ابوعبدالله محمد، (۱۴۱۱/۱۹۹۱)، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، قاهره: مکتبہ مدبوی.
- —————، (۱۳۶۱)، *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، ج ۲، ترجمه علینقی منزوی، تهران: شرکت مولفان و مترجمان ایران.
- مقدسی، مطهر بن طاهر، (۱۳۷۴)، *آفرینش و تاریخ*، ج ۲، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگه.
- ملک الشعراء بهار (به کوشش)، (۱۳۶۶)، *تاریخ سیستان*، تهران: پدیده خاور.
- —————، (۱۳۸۳)، *مجمل التواریخ والقصص*، تهران: دنیای کتاب.
- ممتحن، حسینعلی، (۱۳۶۸)، *نهضت شعوبیه*، تهران: باورداران.
- منتجب الدین بدیع، علی بن احمد، (۱۳۱۴)، *عتبه الکتبه*، تصحیح اقبال آشتیانی، تهران: اساطیر.
- منشی کرمانی، ناصرالدین، (بی‌تا)، *نسائم الاسحار من لطائف الاخبار*، تصحیح میرجلال حسینی ارمومی، تهران: دانشگاه تهران.
- منصور صفت گل (به کوشش)، (۱۳۸۶)، *شجره الملوك تاریخ منظوم سیستان*، تهران: میراث مکتب.
- مؤید ثابتی، سید علی، (۱۳۴۶)، *اسناد و نامه‌های تاریخی*، تهران: طهوری.
- میرخواند، محمدبن خاوندشاه، (۱۳۸۰)، *تاریخ روضه الصفا*، ج ۶، تهران: اساطیر.
- ناجی، محمدرضا، (۱۳۸۶)، *فرهنگ و تعلدن اسلامی در قلمرو سامانیان*، تهران: امیرکبیر.
- ناصری راد، مصطفی، باورهای سیاسی در تاریخ ایران، پایان نامه دکتری، به راهنمایی دکتر الهیار خلعتبری، دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه تاریخ، ۱۳۸۴.
- نرشخی، محمد بن جعفر، (۱۲۶۳)، *تاریخ بخارا*، ترجمه محمد بن نصر قباوی، تهران: توس.
- نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد، (بی‌تا)، *اخلاق ناصری*، تهران: علمیه اسلامیه.
- نظامی عروضی، احمد بن عمر، (۱۳۸۵)، *چهارمقاله*، تصحیح محمد قزوینی، تهران: جامی.
- نفیسی، سعید، (۱۳۸۶)، *تاریخ خاندان طاهری*، تهران: اساطیر.
- نولدکه، تتودور، (۱۳۵۸)، *تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران: انجمن آثار ملی.
- هروی، جواد، (۱۳۸۰)، *تاریخ سامانیان*، تهران: امیرکبیر.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی، (۱۳۹۰)، «*مشروعیت و جانشینی در تاریخ ایران*»، ایران: جامعه کوتاه مدت، ترجمه عبدالله کوثری، تهران: نی.
- یعقوبی، احمد بن اسحاق، (۱۳۶۶)، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی.
- دینکرد سوم، (۱۳۸۳)، *ترجمه فریدون فضیلت*، تهران: مهرآین.

- Ashraf. Ahmad, (2012), *IRANIAN IDENTITY iii, MEDIEVAL ISLAMIC PERIOD*, Encyclopaedia Iranica. Vol. XIII.